

مناسک حج

ابوالفضائل علامہ حسن زادہ املی



عنوان کتاب: مناسک حج

پدیدآور[ان]: حسن زاده آملی، حسن

نام ناشر: الف . لام . میم

جلد[ها]: 1

نام و نام خانوادگی کاربر: شهاب شیرزهی

منبع: noorlib.ir کتابخانه دیجیتالی نور

تاریخ دانلود: 1402/2/20

تعداد صفحات دانلود شده: 120

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی
پایه علمی و تخصصی
موسسه تخصصی پژوهش‌های اسلامی

مناسک حج



ابوالفضائل علامہ حسن زادہ آملی

حسن زاده آملی ، حسن ، ۱۳۰۷ -
مناسک حج / تألیف حسن حسن زاده آملی . قم :
الف . لام . میم ، ۱۳۹۰
۱۲۰ ص .

ISBN: 978-964-2894-20-8

فهرست نویسی بر اساس فیبا .
کتابنامه به صورت زیرنویس .

۱. حج - رساله عملیه . ۲. حج - فلسفه . ۳. مناجات .
۴. اخلاق اسلامی . ۵. اخلاق عرفانی . الف. عنوان

۲۹۷/۳۵۷

م ۵۲۶ ح

۸ م ۵ ح / ۱۸۸/۸ BP



نشر الف . لام . میم

مناسک حج

مؤلف: ابوالفضائل علامه حسن زاده آملی

ناشر: الف. لام. میم

قطع: جیبی

تاریخ چاپ: ۱۳۹۰

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۹۴-۲۰-۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست

۹	بخش اول
۹	مناسک حج
۳۵	بخش دوم
۳۵	نامه‌ای در مورد اسرار حج
۷۳	بخش سوم
۷۳	از الهی نامه‌ی حضرت استاد
۸۱	بخش چهارم
۸۱	نکات عرفانی و اخلاقی از مکتوبات حضرت استاد
۸۳	نعمت بیداری
۸۴	اصل درد است
۸۵	زیستن با مردم و دل به دلدار دادن
۸۶	بندگی استوار و پیمان استوار
۸۷	فقط او
۸۸	در سیر و سلوک تنبلی راه ندارد
۸۹	کار مهم، خودسازی



- ۹۰ نماز و نمازگزار
- ۹۳ دعا و ارزش آن
- ۹۵ ذکر خدا حدّ ندارد
- ۹۵ حقیقت نماز
- ۹۶ علما بر سه قسم اند
- ۹۷ ارزش شب در اذکار و ادعیه
- ۹۸ تأثیر طهارت در اذکار و ادعیه
- ۹۸ معراج و صعود برزخی
- ۹۹ به حقیقت بگو آمدم
- ۹۹ شرط مهم در تزکیه‌ی نفس
- ۱۰۰ تزکیه‌ی قلب از وساوس شیطانی برای طالب علم
- ۱۰۰ صور برزخی نفس
- ۱۰۱ جایگاه ملکات نفس
- ۱۰۲ نتایج اخلاق فاسده
- ۱۰۲ خواب و بیداری هر کس
- ۱۰۲ انصراف و جایگاه آن
- ۱۰۳ نحوه‌ی تزکیه و تعلیم انسان
- ۱۰۳ جان‌ها مزرعه‌ی خداست
- ۱۰۴ هر کس زرع، زارع و مزرعه‌ی خود است
- ۱۰۵ مأنوس باش و محجوب نباش
- ۱۰۶ ارزش نوافل در عرفان
- ۱۰۶ دیر شود دروغ نمی‌شود

- ۱۰۷ درخت انسان، ریشه در آسمان دارد
- ۱۰۷ دیده‌ی دل ملکوت بیند
- ۱۰۸ اکثر مردم بی‌دردند
- ۱۰۹ بینش و دانش
- ۱۰۹ علم و عمل
- ۱۰۹ لطافت نفس
- ۱۱۰ لقاءالله و ارزش آن
- ۱۱۰ اصولی در معرفت نفس



بخش اول



مناسک حج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وصلى الله على سيدنا خاتم النبيين وآله الطاهرين وجميع الانبياء

والمرسلين والعباد الصالحين .

قوله سبحانه: « إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ . (آل عمران 94-91)

بِحمد الله تعالى شأنه، شقیق شفیقم مستطیع شد . برای حج تمتع است
چنان برای کسی است که چهل و هشت میل که شانزده فرسخ است از چهار
جانب مکه مکرمه از کله دور باشد . و حج تمتع، حجة الاسلام است .
حج تمتع اگر چه یک واجب است ولی از دو عمل مرکب است : ۱-
عمره ، ۲- حج ؛ یعنی عمره تمتع و حج تمتع .

و ما در این وجیزه آنچه را که متن واجب و مطابق عمل به احتیاط و اتفاق اصحاب است، با طایفه‌ای از مستحبات ذکر می‌کنیم و از خدای متعال توفیق اصابت در رأی و عمل را مسألت داریم.

عمره تمتع بر حج تمتع مقدم است - یعنی در حج تمتع، اول باید عمره تمتع که جزء اول آن است انجام شود، بعد از آن حج تمتع - .

آداب و دستورهایی که اجزای عمره تمتع اند - یعنی عمره تمتع بدانها تحقق می‌یابد - بدین شرح اند :

احرام باید در میقات بسته شود . چون - انشاء الله تعالی - اول به مدینه منوره مشرف می‌شوید از مسجد شجره محرم می‌شوید .

برای محرم شدن که شروع در عمل حج تمتع که حجة الاسلام است، غسل احرام مستحب مؤکد است ، و اگر آب میسور نشد، تیمم بدل از غسل احرام کند . و می‌تواند در مدینه غسل احرام کند تا با همان غسل در مسجد شجره محرم شود .

و چون غسل کرد لباس حرام می پوشد، و اگر بتواند نماز حرام که مستحب بخواند، و لا اقل یک دور کعتی که اذان و اقامه ندارد و به یک سلام تمام می کند.

لباس حرام دو قطعه پارچه است که یکی لنگ خود قرار می دهد و بر کمر می بندد، و دیگری را بردوش می اندازد، پوشیدن این دو جامه حرام واجب است، و این دو جامه باید از جنسی باشند که نماز خواندن در آنها صحیح باشد. (ارشاد اعرض می شود که قطیفه ها و حوله های بزرگ پیدامی شوند که برای لباس حرام مناسب اند، هم این دو خسته نیستند، و هم این ساتر خوبی اند، و هم این خوب بردوش و بدن قرار می گیرند).

و اگر خوف سرما و مانند آن باشد می تواند جامه ندرخته ای روی شانه خود بردارد و احرام قرار دهد، مثلاً بردوش او دو قطیفه باشد.

و به خصوص در لباس حرام اهتمام خاص داشته باشد که از مال حلال منگوباشد - یعنی خمس آن داده باشد - لباس معمول و متعارف خود را از تن ببرد و آن دو قطعه لباس حرام را می پوشد.

و در هنگام پوشیدن لباس احرام نیت می‌کند که احرام جهت عمره تمتع
حجّه الاسلام می‌بندم قریهٔ اِلَى اللّٰهِ . و در ضمن همین نیت توجه دارد
اجتناب از آنچه را که خداوند سبحان برای محرم منع فرموده است .

مثلاً این طور نیت می‌کند: « احرام جهت عمره تمتع حجّه الاسلام می‌بندم
و اجتناب می‌کنم از آنچه را که خداوند عالم برای محرم منع فرموده است
قریهٔ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰی » و این نیت را می‌تواند بر زبان هم جاری کند که زبان
و دل با هم موافق باشند .

و بعد از نیت احرام بی‌فاصله - یعنی مقارن با نیت که این تلبیه حکم تکبیره
الاحرام در نماز را دارد - تلبیات اربع بدین صورت می‌گوید :

لَبَّيْكَ ، اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ ، لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ ،
اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ ، لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ .

تلبیه شعار محرم است ، و در گفتن آن صوت بلند کند ، و به صورت مذکور واجب آن آورده

می شود، و لکن بهترین است که بدین صورت بوده باشد :

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ

إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ ، لَا شَرِيكَ لَكَ

لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ دَاعِيًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ ،

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ غَفَّارِ الذُّنُوبِ ، لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ، لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ مَرْهُوبًا وَمَرْغُوبًا

إِنِّي لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ بَدِيٍّ وَالْمَعَادِ إِنِّي ، لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ

كشافِ الْكُرْبِ الْعِظَامِ ، لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا كَرِيمُ لَبَّيْكَ .

سعی کن در تلبیه صادق باشی . بسیار مستحب است که تلبیه را بعد از نمازها چه واجب و چه مستحب بگویی که از تعقیبات نمازها باشد ، و نیز در سحرها و وقتی که از خواب برخاستی ، و در حال رکوب و عروج و نزول و هبوط ، و خلاصه آثار آن در احوال و اطوار محرم استحباب الکیدارد .

و چون محرم شدی اموری چند بر محرم حرام می شود :

۱- شکار کردن حیوان بیابانی ، حتی به شکارچی کمک در شکار کردن اگر چه با اشاره راه نمایی نماید ، چه شکارچی محرم باشد و چه نباشد .

۲- خوردن گوشت شکار بیابانی - نه دریایی از قبیل ماهی که زیست آن بکلی در آب است - کشتن حیوانات گزنده و درنده از قبیل مار و عقرب و گرگ مانعی ندارد .

۳- استمتاع - یعنی لذت بردن - از زن به هر نحو که باشد .

۴- استمناء یعنی کاری کند که از خود منی بیرون آرد .

۵- عقد ازدواج برای خود یا دیگری ، خواه آن دیگری محرم باشد و خواه نباشد .

- و همچنین اخطبه - یعنی خواستگاری کردن - و شاهد عقد شدن.
- ۶- هرگونه استفاده و لذت بردن از چیزهایی که بوی خوش داشته باشد.
- ۷- گرفتن یا بستن بینی از بوی بد، لکن از بوی بد به سرعت دوری کردن و حبس نفس نمودن حرام نیست.
- ۸- فسوق یعنی دروغ گفتن و دشنام دادن به مؤمن و مفاخره نمودن.
- ۹- جدال یعنی قسم یاد کردن به خداوند متعال، مانند لا والله و بلی والله در مورد اختلاف و دشمنی.
- ۱۰- کشتن حیوانات بدن و انداختن آنها از بدن و لباس حتی مثلاً انداختن کلاه شتری از بدن شتر، و کشتن هر جاندار بغیر از آنچه که استثناء شده است.
- ۱۱- مالیدن روغن به بدن چه خوشبو باشد و چه نباشد.
- ۱۲- برطرف کردن مواز هر جای بدن خود یا دیگری، مگر در صورت ضرورت مثل این که مژه به چشم رفته باشد و آزار رساند.
- ۱۳- گرفتن ناخن مگر در صورت ضرورت، مثل این که ناخن بشکند و سبب رنج و ضربا شود.

- ۱۴- کندن دندان ، مگر در صورت ضرورت که مثلاً درد آن قابل تحمل نباشد و ماندن آن موجب ضرر باشد .
- ۱۵- حجامت و هر عملی که موجب بیرون آمدن خون باشد مگر در حالت ضرورت .
- ۱۶- کندن یا بریدن درخت و گیاه حرم .
- ۱۷- آشکارا حمل سلاح نمودن ، مگر در صورت ترس از دزد و دشمن .
- ۱۸- سره کشیدن به قصد زینت و خود آرایی مگر در صورت ضرورت .
- ۱۹- نگاه کردن در آینه ، مگر در صورت ضرورت مثلاً خاشاک به چشم رفته است که برای در آوردن آن نیاز به نگاه کردن آینه دارد ،
ولکن نگاه کردن در آب مانعی ندارد ، و عینک زدن که برای زینت نباشد
منعی ندارد .

- ۲۰- انگشتر برای زینت باشد ، اما انگشتر به عنوان پیروی از سنت پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - اشکالی ندارد .
- ۲۱- خنابستن برای زیبایی نه برای معالجه .
- این امور یاد شده مشترک بین مرد و زن است .

و این امور ذیل مختص به مردان است :

- ۱- پوشیدن اقسام لباس دوخته و شبه دوخته .
- ۲- پوشیدن چیزی که پشت پارا پوشانده مانند کفش و چکمه و گیوه و امثال آنها .
- ۳- پوشاندن سر، و فرود بردن سر در آب و مانند آن، حتی پوشاندن سر به مثل گل و مانند آن .

- ۴- سایه بان داشتن مثل چتر و مانند آن در موقع راه رفتن مگر این که ضرورتی پیش آید؛ اما در منزلگاه توقف زیر سقف خیمه و درخت مثلاً منعی ندارد.

و چون به توفیق خدای سبحان، محرمات وارد مکه معظمه شدی طواف عمر را بجای آوری . و شرائط طواف در طهارت بدن و لباس احرام مانند نماز است که مثلاً باید بدن و لباس احرام پاک باشد، و با وضوء یعنی با طهارت بوده باشی .

و طواف، هفت شوی یعنی هفت دور طواف خانه خدا که معظمه کردن است

که ابتداء از حجر الأسود شروع می شود، و به شوطی به حجر الأسود تمام می شود.
 و چون می خواهی شروع در طواف کنی، اندکی قبل از حجر الاسود قرار بگیر و
 نیت کن « طواف عمره تمتع حجة الإسلام بجای آورم قربۀه الی الله تعالی » . و باید
 که تا آخر طواف، کعبه معظمه به طرف چپ تو قرار گیرد - یعنی روبه آن نکنی،
 و همچنین پشت به آن ننمایی .

و مسافت مطاف از کعبه - یعنی از خانه خدای تعالی - تا مقام ابراهیم
 - علیه السلام - است که از آن حدّ نباید بدر رفت ، لذا چون به
 حجر اسماعیل - علیه السلام - رسیدی باید خیلی دقت کنی که فاصله
 زیاد نشود . و حجر اسماعیل باید داخل در طواف باشد نه این که هنگام
 طواف از میان حجر اسماعیل و خانه کعبه بگذری .

و از کعبه تا مقام ابراهیم یعنی فاصله و مسافت نامبرده بیت و شش ذراع
 و نیم (۲۶/۵) است ، لذا از حجر اسماعیل بیش از شش ذراع نباید

فاصله بگیرد که از مطاف بدر می‌رود .
 و بر روی شاذروان که سگویی است برگردد اگر د کعبه در حال طواف راه نرود ،
 و دستهای خود را باز ننماید که مبادا بر روی شاذروان قرار گیرد زیرا که
 علی التحقیق شاذروان جزء کعبه است و طوایبیدین و مقام ابراهیم با . و طواف
 باید متوالی هم بجاء آورده موالات عرفیه .

و چون طواف انجام گرفت در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز به
 نیت نماز طواف بجای آوری و این نماز واجب است . و بدین گونه
 نیت می‌کنی که : « نماز طواف عمره تمتع حجه الاسلام بجای آورم
 قریه الی الله تعالی » . و بین نماز طواف با طواف فاصله نباشد - یعنی
 عرفا گفته شود که نماز را بعد از طواف بجاء آورده است . و در این نماز یعنی در
 قرائت و ادای کلمات و مخارج حروف باید خلی دقت شود . و در قرائت این نماز
 مخیری بین جهرا و اخفات هر سخوه بخوانی صحیح است .
 و چون از نماز طواف فارغ شدی ، برای سعی بین صفا و مروه می

وسعی هم از واجبات عمره است و رکن است ، و ابتداء از کوه صفامی کنی
 و بسوی مروه می روی که باید رو بسوی مروه باشد . و همچنین از مروه به صفامی روی
 و باید رو بسوی صفا باشد . از صفا به مروه یک شوط است ، و از مروه
 به صفا یک شوط ، و همچنین ، پس شوط هفتم به مروه تمام می شود که
 بازگشتن به صفا ندارد . در صفا پاشنه پارا به کوه بمچسباند ، و همچنین
 در مروه انگشتان پارا بکوه برساند ، بلکه چه بهتر که برای حصول یقین از
 پله های صفا و مروه هم بالا رود و در آغاز و چه در انجام . و در وقت شروع
 بدین گونه نیت می کند : «سعی میان صفا و مروه عمره تمتع حجه الاسلام بجای آورم
 قریه الی الله تعالی» و در صورت خستگی می توانند که اندکی در مبدأ و منتهی
 یعنی در صفا و مروه در هر شوطی استراحت کنید ولی زیاد فاصله نشود
 که مبادا عرفات تالی بهم بخورد . و در اثنای سعی بدون عذر عقلانی
 توقف نکند و ننشیند ، سعی کن در سعی با سکینه و وقار باشی .
 چون شوط هفتم تمام شد که به مروه منتهی می شود باید تقصیر کنی . و آن چنانست

یعنی مقصود از این تقصیر این است که مقداری از موی سر و شارب و ریش را کوتاه کنی. و اگر از هر یک آنها اندکی کوتاه کنی کافی است. (پس تقصیر به معنی کوتاه کردن است) و می توانی گرفتن ناخن را تقصیر قرار دهی، مثلاً ناخن انگشتی باقی بچینی) و در حال تقصیر هم باید نیت کنی، مثلاً بگویی: «تقصیر می کنم بجهت بیرون آمدن از احرام در عمره تمتع (یعنی بجهت حلال شدن آنچه که در حال عمره تمتع حرام بود) قربةً الى الله تعالی». آخرین اعمال عمره تمتع تقصیر است.

و به این تقصیر جزء اول حج تمتع که حجة الاسلام است انجام یافت که از احرام بدر می آید و همه محرمات اختصاصی محرم بر او حلال می شود، مگر تراشیدن سر و کندن گیاه و درخت حرم، و بوی خوش، و صید که تا شخص از حد و حرم خارج نشود صید برای او حرام است و زن که تا طواف نساء و نماز آن خوانده نشده بر او حلال نمی شود. بنا بر قولی به وجوب طواف نساء و نماز آن در عمره تمتع هم، و عمل به آن احتیاط خوبی است، و لکن شهرت با عدم وجوب طواف نساء در عمره تمتع است که پس از تقصیر زن حلال می شود، (اما محرمات غیر اختصاصی محرم، چون استمناء و کذب و ناسزا گفتن به مؤمن و... که در هر حال حرام است).

چون تقصیر کرد از احرام بدر می آید و لباس عادی خود را می پوشد و لی از مکه بدر نمی آید و باره احرام بیند و جزء روم حجة الاسلام - یعنی حج تمتع - را بجا آورد.

جزء دوم حجّۃ الاسلام - یعنی اعمال حجّ تمتع - :

بار دوم احرام می بندد به نیت حجّ تمتع . این احرام را در همه جای مکه معظمه می تواند
ببندد ، ولی بهتر این است که در مسجد الحرام باشد ، و افضل آن مقام ابراهیم
علیه السلام - یا حجر حضرت اسماعیل است . و نیت آن بدین گونه است
: « جهت حجّ تمتع حجّۃ الاسلام احرام می بندم بر من واجب قربۀ الی الله تعالی »
و چه بهتر که این احرام در روز ترویبه یعنی روز هشتم ذی الحجّه باشد .

بدان که کیفیت این احرام به همان نحوه است که در احرام عمره گفته شده است .
جناب کلینی - قدس سره - در کافی از حضرت امام صادق - علیه السلام - روا-

کرده است که چون روز هشتم ذی الحجّه - ان شاء الله - فرارسیده است
غسل کن و در جامه احرامت را بپوش و با پای برهنه باسکینه و وقار داخل
مسجد الحرام می شوی ، و در مقابل ابراهیم - علیه السلام - یا در حجر اسماعیل - علیه
السلام - دو رکعت نماز می خوانی ، سپس می نشینی تا زوال شمس نماز واجب

(ظهر ، یا ظهر و عصر) را می خوانی ، و پس از ادای نماز واجب احرام حجّ می بندی

(نیت احرام می کنی و محرم می شوی) به همان نحوی که احرام عمره می بستی ،
 بعد با سگینه و وقار می روی ... « تا آخر حدیث .
 البته در این حدیث شریف چند عمل مستحبی نیز ذکر شده است ، و اگر به مضمون آن
 عمل شود چه بهتر .

پس از احرام در مکه به عرفات می روی ، از ظهر روز نهم ذی الحجه تا مغرب
 شرعی آن روز وقوف در عرفات واجب . و بدین گونه نیت می کند : «
 برای حج تمتع حجه الاسلام وقوف در عرفات می کنم قربۀاً الی اللہ تعالیٰ » .
 در عرفات ، به خصوص هنگام غروب آن ، خیلی باید به دعا و تضرع مشغول باشی
 حضور در همه حال نیک مراقب و محافظ باش . عبد اللہ باش و عند اللہ باش .
 پیش از غروب شمس نباید از عرفات کوچ کرد ، حتماً باید زوال حمره مشرقیه بشود .
 پس از مغرب از عرفات بسوی مشعر کوچ می کنی (یعنی در شب عید قربان
 بسوی مشعر کوچ می کنی) . و در امر هلال ذی الحجه چاره ای جز متابعت ^{نیت} نیست ،
 هر چه که بر آن اشتها ربوقوع پیوسته است و ثابت شده است کافی است . خلاصه
 در امر هلال باید تابع شهرت و اخبار بر رؤیت هلال آنان بود .

و چو بسوی مشعر الحرام کوچ کرده است شب تا طلوع آفتاب باید در مشعر بسیر کرد.
 و باید برای این وقوف در مشعر هم نیت کند. مثلاً بگوید: «در مشعر الحرام شب
 تا طلوع شمس وقوف می کنم به جهت حج تمتع واجب قربه الی الله تعالی».

و از عرفات هر وقت شب که به مشعر رسید اول وقوف در مشعر است و صبح است

و مستحب است در شب مشعر، سنگ ریزه ها برای رمی جمرات منی جمع کند.

و چو در مشعر فجر طلوع کرد تجدید نیت کند که مثلاً «در مشعر الحرام از اول فجر

تا طلوع آفتاب بسری بریم قربه الی الله تعالی»، چه این که مقدار واجب
 در وقوف مشعر ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس گفته شده است، چنان که صاحب

جوهر اذروس شهید نقل کرده است

از مشعر بعد از طلوع شمس به منی رهسپار می شوی، و در این روز که روز

عید است سه امر واجب است: اول رمی جمره عقبه، دوم قربانی،

سوم حلق رأس.

جره عقبه را می شناسند. رمی آن باید با هفت عدد سنگ ریزه چهارنیا

- یعنی این هفت عدد سنگ ریزه ای کار باشند، و مقصود از بگردن

سنگ ریزه ها این است که زده دیگران نباشند. و چنان که گفتیم اگر

این سنگریزه ها در مشعر جمع شود چه بهتر، و اگر نه از هر کجای حرم باشد صحیح است.
مگر این که جناب کلینی - رضوان الله علیه - در کافی از امام صادق - علیه السلام -
روایت کرده است که سنگ ریزه را از جمیع حرم می توان گرفت مگر از مسجد الحرام

و مسجد خیف،
در روایت از آن حضرت نقل کرده است که سنگریزه خارج حرم، و از سنگ
جمار - یعنی سنگ زده دیگران - نباید باشند.

خلاصه این که جمره عقبه هفت بار باید با سنگریزه ابکار مأخوذ از حرام رمی شود.
و نیت می کند مثلاً بدین گونه: «هفت ریگ به این جمره می زنم - و یا:
رمی جمره عقبه می نمایم - قریهً الی الله تعالی».

و مستحب است که در هنگام رمی حصات (یعنی رمی سنگریزه ها) با طهارت
و روبه قبله و پیاده و دعا در پیرانداختن، و بین رمی تا جمره ازده تا پانزده
ذرع فاصله بودن.

و باید رمی در هنگام رمی جمره در سطح زمین مواجه ستونی که آن رمی کنند
بوده باشد و غیر این صورت مجزی نیست. و دیگر این که رمی جمرات در
شب جایز نیست، باید از مابین طلوع شمس تا غروب آن باشد.

دوم قربانی : بعد از آن که رمی جمره عقبه کرده به قربانگاه برای قربانی می رود .
 و حیوان قربانی باید فقط از گوسفند و گاو و شتر باشد . و باید حیوان
 قربانی بی نقص و عیب باشد حتی شاخ شکسته و گوش بریده نباشد ، و
 همچنین خصی نباشد ، و مریض و لاغر نباشد ، و مستحب است که چاق باشد ، و اگر
 گوش او بریده نباشد ولی سوراخ و شکافه باشد گفته شده است که اشکال
 ندارد ، ولی بهتر ترک آنست ؛ و اگر خلقت بی شاخ و دم است هم اجتناب شود . و
 یک قربانی برای چند نفر کافی نیست . و چون قربانی شما گوسفند است احتیاط
 اینست که اگر میش است داخل سال دوم باشد ، و اگر بز است داخل سال سوم
 باشد ، و ذکور و انثی در انجرت یکسان اند .
 قربانی عبارت است از آن نیت معتبر است . مثلاً بدین گونه نیت می کند
 : « قربانی واجب می کنم از جهت حج تمتع حجة الاسلام قرینه الی الله تعالی » .
 یکی از آداب قربانی که مطابق احتیاطات این است که گوشت قربانی تثلیث شود بدین معنی
 که قسمتی از آن را برای خودش بگیرد و مقداری از آن را بخورد ، و قسمتی را که کمتر از ثلث
 آن باشد به فقراء مسلمان بدهد ، و قسمتی را به مؤمنین هدیه نماید .

و بدان که لازم نیست حاجی بدست خود حیوان ذبح کند بلکه می تواند نایب بگیرد ولی بهترین است اوقتی نایب کرد - مثلاً - برگلوی قربانی می کشد، حاجی هم دست خود را بر روی دست نایب زند که کان او دارد قربانی می کند.

سوم حلق رأس است که پس از قربانی انجام می شود، و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.»

پس حلق رأس آنجکه در احرا ابرایش حرا بود حلالی شود مگر زنی و بوی خود و شکار صحرا و طواف این طواف است

پس حلق رأس همان روز دهم به مکه مراجعت می کند، و طواف زیارت حج مانند نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.»

طواف عمره که گفته شده است بمجای آورد، و بدین گونه نیت می کند که: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.»

«هفت در طواف کعبه می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» در اصطلاح و بعد از طواف حج دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم - علیه السلام - چنان که در عمره گفته شده است می خواند. و بدین گونه نیت می کند که: «نماز طواف جهت حج تمتع واجب می گزارم قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.» و آن چنانست که باید نیت می کند: «حلق رأس می کنم جهت حج تمتع واجب قربة الی الله تعالی.»

و بعد از نماز طواف سعی بین صفا و مروه می کند به همان ترتیبی که در عمره گفته ایم و

نیت می‌کند که: «سعی و مرده جهت حج تمتع واجب می‌کنم قربۀ الی الله تعالی». و چون سعی تمام شد حالا بوی خوش بر او حلال می‌شود.

و بعد از این عمل، طواف نساء بهجامی آورد مثل طواف عمره و طواف حج تمتع.

و بدین گونه مثلاً نیت می‌کند که: «طواف نساء بهجامی آوردم جهت حج تمتع و قربۀ الی الله تعالی». و بعد از آن دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم - علیه السلام -

می‌خواند و بدین گونه نیت می‌کند که: «نماز طواف نساء بهجامی آوردم قربۀ الی الله تعالی»، و حالا زن بر او حلال می‌شود، و لکن لازم نیست که طواف

نساء بلا فاصله بعد از طواف زیارت حج باشد.

و بدان که تا از طواف زیارت حج فارغ نشده پوشیده لباس درخته کراهت دارد،

چنانکه تا از طواف نساء فارغ نشده استعمال بوی خوش کراهت دارد، و طواف زیارت گفته آمد.

و نیز بدان که در روز دهم مراجعت به مکه برای آن که حج تمتع بر او واجب است

افضل است. و می‌تواند در روز یازدهم به مکه برود، ولی فعلاً وسائل

به مکه در روز دهم به آسانی فراهم است، بهتر این است که از روز دهم تا خیر

نیندازد، و اگر تاخیر انداخته حج او صحیح است.

و بعد از آن که از اعمال مزبور در روز عید در مکه فارغ شده است به منی مراجعت می کند که شب یازدهم را باید در منی باشد. و شبهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بیتوته در منی به عمل می آورد. و رمی جمرات سه گانه « جمره اولی، و وسطی، و عقبه » به ترتیب - همان گونه که در رمی جمره عقبه در ضمن وظائف روز عید قربان گفته شده است - در روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳، در منی انجام می دهد. و مستحب است که در این سه روز حتی به جهت طواف مستحب هم باشد از منی بیرون نرود.

برخی از احکام نساء :

در خاتمه برخی از احکام نساء را در اعمال حج تمتع به عرض می رسانیم :

- ۱- اجزاد در تبلیه و هروله در سعی، برای نساء نیست چنان که استلام حجرام
- ۲- افضل این است که لباس احرام زن حریر نباشد، اگر چه هر لباسی که با آن می توانست نماز بخواند مجزی است، و می تواند دو جامه احرام را زیر لباس پوشد.
- ۳- جائز است پوشیدن لباس روخته برای زن، حرمت روخته اختصاص

به مرد دارد. و برای زن قفازین نهی شده است (قفازین به تشبیه دستکش مخصوصی است که در آن پنبه می‌کرزند و دست‌ها را برای حفظ از سرما پدیدان می‌پوشانند؛ و بیایک نوع زینت است، کیف‌کان احوط این است که از آن اجتناب شود.

۴- بر زن محرمه تغطیه وجه و تستر از اجنبی جایز بلکه واجب است. و احتیاطاً واجب این است که زن در صورت امن، کشف وجه نکند، و الا اسدال ثوب نماید هر چند بر وجه اصابت کند. از امام صادق علیه السلام است که «المُحْرِمَةُ تُسَدُّ لُثُوبَ عَلَى وَجْهِهَا إِلَى الذَّقَنِ» و در روایت

دیگر «المُحْرِمَةُ تُسَدُّ لُثُوبَهَا إِلَى أَنْفِهَا» (وافی - ط - ۱ - مه - ص ۹۵).
 ۵- زینت آلاتی را که زن قبلاً در برداشت می‌تواند در حال احرام داشته باشد و لکن برای رجال اظهار نکند، و حتی به عنوان تزین برای زوجهش نباشد.
 ۶- تظلیل برای زن حرام نیست، چنان که حلق - یعنی سر تراشیدن - برای زن حرام است.

احکام و مسائل دیگر در حج از قبیل اقسام حج ، و کلیه وظائف زنان در حج ،
 و کفارات و خلل و شکوک در اعمال حج ، و ادعیه و آداب مستحبه و غیرها
 بسیار است . امید داریم بدین مقدار که از امرات و اصول مسائل حج تمتع
 که حجه الاسلام است ان شاء الله تعالی شأنه مجزی بوده باشد . و هو یهدی
 الی سبیل الرشاد ، و نسأله ان يجعله ذر النایوم المعاد .

۱۳۹۰

۱۵ ذوالقعدہ ۱۳۹۰ هـ ق = ۲۲ / ۱۰ / ۱۳۹۰

حسن زاده آملی



کتابخانه جامع علم الهدی

بخش دوم



نامه‌ای در مورد اسرار حجّ

تذنیب

بسیار شایسته است که در دنباله‌ی رساله‌ی «مناسک حج»، به نامه‌ای که برای دوستی زائر بیت‌الله ارسال داشته‌ایم، توجه به کمال شود تا به برخی از اسرار اعمال حج و به بعضی از احوال ناسک سالک الی‌الله تعالی آگاهی دست دهد، و موجب مزید حسنات برای عامل بدان و راقم آن همگان بوده باشد:

نامه‌ای است که برای دوستی فرستاده‌ایم

باسم الله کلمة المعتصمین

طیب بن طیب سلام علیکم! کتب الله تعالی علیکم الرحمة.

مبارک باد این فرصت مبارک

همایون باد این دولت همایون

به تشریف حکم متین ﴿لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ

سَبِيْلًا﴾^۱ مشرف شدن، و ندای ملکوتی «هَلُمُّ اِلَى الْحَجِّ» خلیل

الرحمن را لبیک گفتن خیلی سعادت است.

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت

بنگر که از کجابه کجامی فرستمت^۱

به خصوص در اوان جوانی و زمان خواهش های گوناگون نفسانی.
از ابن یمین یادی شود:

باغبانی بنفشه می انبود

گفتم ای کوثر پشت جامه کبود

این چه رسمی است در جهان که تورا است

پیر ناگشته بر شکستی زود

گفت پیران شکسته ی دهرند

در جوانی شکسته باید بود

از این تعبیر قصد تعبیر سالخوردگان ندارم؛ ولی آنچه در احوال
ارباب وصول و اصحاب کشف و شهود خوانده ایم و شنیده ایم،
اغلب آن بزرگان در جوانی که شجره ی ملعونه ی دنیا در آن ها ریشه
ندوانیده بود به مقامات سامی نایل شدند. این قرآن حکیم است که
درباره ی اصحاب کهف فرماید: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ

۱. حافظ (شمس الدین محمد)، دیوان.

فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١﴾

در باب حقیقه‌الایمان و الیقین «اصول کافی» کلینی، روایت شده است که رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز صبح بگزارد و بعد از نماز جوانی را در مسجد دید که پینگی می‌زد و سرش را فرود می‌آورد. رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدو گفت: «ای فلان چگونه صبح کرده‌ای؟» گفت: «یا رسول‌الله! صبح کرده‌ام در حالی که صاحب یقینم.» رسول‌الله از گفتار وی به شگفت آمد و گفت: «هر یقینی را حقیقتی است. حقیقت یقین تو چیست؟» گفت: «ای رسول‌الله! یقینم مرا اندوهگین کرد و شبم را به بیداری و روزهای گرمم را به تشنگی کشانیده است، تا آن‌که گویا من اکنون به عرش پروردگار نگاه می‌کنم که برای حساب واداشته شده است، خلاق برای حساب محشورند و من در میان آنانم، و گویا که به اهل بهشت می‌نگرم که در بهشت متنعم‌اند، یکدیگر را می‌شناسند و بر اریکه‌ها تکیه داده‌اند، و گویا که اهل آتش را

می بینم که در آتش معذب‌اند و فریاد برمی‌آورند،
و گویا که من اکنون آواز زبانه‌ی آتش را می‌شنوم
که بر گوش‌های من می‌پیچد!»

رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اصحاب خود فرمود:
«هذا عبدٌ نور الله قلبه؛ این بنده‌ای است که خداوند
دل او را به ایمان روشن کرده است.»

سپس رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدو فرمود: «ألزم ما أنت
عليه؛^۱ از این حال جدا مشو.» آن جوان گفت:
«یا رسول‌الله! برای من از خداوند بخواه که
در خدمت تو شهادت را روزی من گرداند.»
رسول‌الله بخواست، که طولی نکشید آن جوان
در بعضی از غزوات نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از نه نفر که
وی دهمین بود شربت شهادت چشید.

عارف جامی در «سُبْحَةُ الْاَبْرَارِ»^۲ گوید:

والی مصر ولایت ذوالنون

آن به اسرار حقیقت مشحون

گفت در کعبه مجاور بودم

۱. کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی، ج ۲، ص ۵۳.

۲. جامی (نور الدین عبد الرحمن بن احمد بن محمد)، هفت اورنگ.

در حرم حاضر و ناظر بودم
 ناگه آشفته جوانی دیدم
 نه جوان، سوخته جانی دیدم
 لاغر و زرد شده همچو هلال
 کردم از وی ز سر مهر سؤال
 که مگر عاشقی ای شیفته مرد
 که بدین گونه شدی لاغر و زرد
 گفت آری به سرم شور کسبست
 کش چومن عاشق رنجور بسبست

جناب علامه شیخ بهایی رحمة الله علیه - در سفر حج بیت الله الحرام زمزمه‌هایی را به نام «نان و حلوا» عُقر راه یعنی سوغات آورده است. در آن کتاب در بیان قول خداوند متعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً﴾^۱ گوید:

أبْذِلُوا أَرْوَاحَكُمْ يَا عَاشِقِينَ
 أَنْ تَكُونُوا فِي هَوَانَا صَادِقِينَ
 داند این را هر که زین ره آگه است
 کاین وجود هم‌نشین سدّ ره است
 گوی دولت آن سعادت‌مند برد

کو به پای دلبر خود جان سپرد
 گره می خواهی حیات و عیش خوش
 گاو نفس خویش را اول بکش
 در جوانی کن نثار دوست جان
 رو عوان بین ذلک را بخوان
 پیر چون گشتی گران جانی مکن
 گوسفند پیر قربانی مکن^۱

و می دانید که بهشتی ها جوان اند و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این باره
 اشارتی فرموده است که: الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة.^۲
 فخرالدین علی صفی در «لطائف الطوائف» آورده است که:
 «مروی است صفیه بنت عبدالمطلب که عمه ی
 آن حضرت است (یعنی حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)
 روزی نزد حضرت آمد در حالی که پیر شده
 بود. گفت: «یا رسول الله! دعا کن تا من به بهشت
 روم.» حضرت بر سبیل طیبیت فرمود که: «زنان
 پیر به بهشت نخواهند رفت.» صفیه از مجلس

۱. شیخ بهایی (بهاء الدین محمد عاملی)، مثنوی نان و حلوا.

۲. صدوق (ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی)، من لا یحضره
 الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۹.

حضرت برگشت و می‌گریست. حضرت تبسم فرمود و گفت: «او را خبر دهید که اول پیرزنان جوان شوند آن گاه به بهشت روند.» و این آیت بخواند: ﴿إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا﴾؛ یعنی به درستی که ما بیافریدیم زنان را در دنیا آفریدنی، پس خواهیم گردانید ایشان را دختران بکر و دوشیزه در آخرت که ایشان را به بهشت درآوریم.»

عارف بزرگوار جامی این واقعه را در عقد سی و دوم «سبحة الابرار»

نیکو به نظم درآورده است: *پیرزنان*

کرد آن زال کهن سال سؤال
از نبی کای شه فرخنده خصال
روز محشر که بهشت آریند
رستگاران به بهشت آسایند
شود آن منزل عالی و طنان
راحت آباد چو من پیر زنان
گفت حاشا که چنان خوش وطنی
گردد آرامگه پیرزنی

گل آن باغ جوانان باشند
 غنچه‌اش تنگ دهانان باشند
 پیر زن چون ز نبی قصه شنید
 ناله از سینه‌ی پر غصه کشید
 از فغان زمزمه‌ی غم برداشت
 وز مژه گریه‌ی ماتم برداشت
 شد نبی مژده‌دهش چابک و چست
 که همه کهنه عجزان ز نخست
 یک به یک دختر دوشیزه شوند
 چون در آن روضه پاکیزه شوند
 اول کار جوانی بخشند
 آن‌گه آمال و امانی بخشند

این بنده در نکاتش آورده است که: هر وقت به یاد او بی جوانی.
 الحسن و الحسين سیّد شباب أهل الجنة. ﴿إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا
 رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا﴾^۱.

«فی الکافی عن الصادق علیه السلام إنه قال لرجل ما الفتی
 عندکم؟ فقال له الشاب. فقال لا، الفتی المؤمن إن
 أصحاب الکهف کانوا شیوخاً فسماهم الله فتية بإيمانهم.

و فی الصافی: و العیاشی عنه علیه السلام مثله إلا أنه قال كانوا

كلهم كهولاً و زاد من آمن بالله و اتقى فهو الفتى.^۱

البته مقصود نه این است که سالخورده اگر بخواهد کودک نفس خویش را از شیر دایه‌ی دنیا باز گیرد محال باشد، سخت دشوار است. این ابن مسکویه، عالم عظیم‌الشان اسلامی امامی است که در کتاب گران‌قدر خود «طهارة الأعراف» گوید:

«وليعلم الناظر في هذا الكتاب أني خاصة قد تدرجت

إلى فطام نفسي بعد الكبر و استحکام العادة و جاهدت

جهاداً عظيماً.»

می‌بینی که چگونه ابن مسکویه می‌گوید: «در زمان پیری و استوار شدن عادت، درجه درجه به فطام نفس خویش پیش رفتم و جهادی بزرگ کرده‌ام تا بدان نایل شده‌ام.»

اهل بینش گفته‌اند: وصول الأثر أثر الوصول. این وصول اثر به مثل پیغام عاشق است که به قول سوخته‌ی بارقه‌ی عشق باباطاهر عریان، دل عاشق به پیغامی بسازد. این پیغام ندای ﴿لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً﴾^۲ است که به حمدالله آن را لبیک گفته‌اید.

۱. کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی، ج ۸، ص ۳۹۵.

۲. آل عمران/۹۸.

خود آگاهی که در صورت، به سوی خانه رهسپاری و در معنی، خداوند خانه با تو است که عَلَتْ تَامَهُ مَعِيَّتِ قِيَوْمِيَهْ با معلول دارد ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۱، ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾^۲.

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم^۳

برادرم! وصول اثر گوناگون است و همه‌ی آنها اثر وصول

است، چه این که:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی

تو که اهل اشارتی، بدان که خداوند سبحان درباره‌ی دو کلمه‌ی طیبه‌اش حضرت مریم و میوه‌اش حضرت عیسی روح الله - سلام الله تعالی علیهما - فرمود: ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا﴾^۴، و نیز درباره‌ی دو بلد فرماید: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۵، و هم لسان الله امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

۱. حدید/۵.

۲. شعراء/۶۳.

۳. حافظ (شمس الدین محمد)، دیوان.

۴. آل عمران/۳۸.

۵. اعراف/۵۹.

«واعلم أنّ كلّ عمل نباتاً و كلّ نبات لا غنى به عن الماء و المياه مختلفة فما طاب سقيه طاب غرسه و حلت ثمرته و ما خبث سقيه خبث غرسه و أمرت ثمرته.»^۱

این سخن بسیار بسیار بلند است. فرمود:

«هر عملی نباتی است و نبات را از آب بی‌نیازی نیست، و آب‌ها گوناگون‌اند. آن نباتی که آب وی پاکیزه است، غرس وی پاک و میوه‌اش شیرین شود، و آن که آب وی بد، غرس وی بد و بارش تلخ گردد.»^۲

بارها از ما شنیده‌اید که گفتیم اعمال شما بذرهایی است که در

مزرعه‌ی جانتان می‌افشانید. پس:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی
از دولت آن زلف چو سنبل شنوی
گر نغمه‌ی بلبل از پی گل شنوی
گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی^۲

۱. سید رضی (ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی)، نهج البلاغه، آخر خطبه‌ی ۱۵۴.

۲. فخرالدین عراقی، دیوان، رباعیات.

الحمد لله که بذرت همه طیب، مزرعه‌ی آن طیب، آب آن از سرچشمه‌ی کوثر ولایت و خود طیب بن طیب. دیگر چه خواهی؟
 کسی که بر لب کوثر کشید جام مراد
 دهان خویشتن از آب شور تر نکند

آری، خلعت ثمین «یحِبُّهُمْ و یَحِبُّونَهُ» قابل قامت رسای مقربان بارگاه الهی است.

شیخ نجم‌الدین کبری را در موت اختیاری رساله‌ای است. در آن رساله گوید: طرق الی الله تعالی با همه‌ی کثرت آن در سه نوع محصور است:

یکی طریق ارباب معاملات به کثرت صوم، صلوات، تلاوت قرآن، حج، جهاد و غیر آن‌ها از اعمال ظاهری، این طریق اختیار است. دیگر طریق اصحاب مجاهدات و ریاضات به تبدیل اخلاق، تزکیه‌ی نفس، تصفیه‌ی قلب، تحلیه‌ی روح و سعی در آنچه به عمارت باطن تعلق دارد، این طریق ابرار است.

دیگر طریق سایرین الی الله و طایرین بالله، این طریق نُظَّار است. این نُظَّار، عارفان بالله‌اند. شیخ بزرگوار ابن‌سینا در فصل دوم نمط نهم «اشارات» فرماید: آن‌که از متاع و طیبات دنیا روگردانید، مخصوص به اسم زاهد است. و آن‌که بر نفل عبادات از قیام و صیام و مانند آن‌ها مواظب است، مخصوص به اسم عابد است. و آن‌که

فکر خود را به قدس جبروت منصور گردانیده است که شروق نور حق را در سر خود مستدیم است، عارف است. و در فصل ۲۷ نمط رابع گوید: و لا إشارة إليه (یعنی إلى الله) إلا بصريح العرفان العقلي. این عرفان عقلی، شهود است. و در فصل نهم نمط هفتم فرماید:

«كمال الجوهر العاقل أن تتمثل فيه جلية الحق الأول

قدر ما يمكنه أن ينال منه بيهائه الذي يخصه.»

این کلمات عرشی، انواری‌اند که آن‌ها را از مشکات ولایت و مصباح نبوت استضاء کرده‌اند.

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود:

«العارف إذا خرج من الدنيا لم يجده السائق والشهيد

في القيمة، ولا رضوان الجنة في الجنة، ولا مالك النار

في النار. قيل و أين يقعد العارف؟ قال عليه السلام: ﴿في مقعد

صدق عند ملك مقتدر﴾^۱.

امام صادق عليه السلام فرمود:

«نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس.»^۲

۱. قمر/۵۶.

۲. مجلسی (محمد باقر)، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۷.

و هم فرمود:

«إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ اتِّصَالَاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ

الشمس بها.»

و امام باقر علیه السلام در بیان آیه‌ی مبارکه‌ی ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۱

فرموده است:

«يُطَهَّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ إِذْ لَا طَاهِرَ مِنْ تَدَنُّسٍ

بشَيْءٍ مِنَ الْأَكْوَانِ إِلَّا اللَّهُ.»^۲

عارف شبلی از این جا گفته است:

«ما في الجنة أحد سوى الله؛ یعنی در بهشت جز

خدا نیست.»

بحمدالله در تجرّد نفس ناطقه‌ی انسانی، غیر از ادله‌ی نقلی

حدود شصت دلیل عقلی در دست داری. بنابراین در این فایده‌ای

که جناب خواجه نصیرالدین طوسی - رحمة الله علیه - در تعارف

ارواح پس از مفارقت ابدان فرموده است دقت بفرما تا توانی به اذن

الله تعالی در خویشتن پیاده کنی:

«قد ثبت في العلوم العقلية أنّ كل مجرد عن المادّة قائم

۱. انسان/۲۲.

۲. مجلسی (محمد باقر)، بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۱۳.

بذاته فقد يمكن أن يقبل جميع المجردات بغير آلة.»

یعنی در علوم عقلیه ثابت شد که هر مجرد از ماده‌ی قائم به ذات خود را این امکان است که همه‌ی مجردات را به نفس ذات خود بدون آلت جسمانی بپذیرد.

یکی از دقایق من عرف نفسه فقد عرف ربه این که نفس، حادث و مجرد است، و چون مجرد است ذات وضع نیست. پس فاعل آن که معطی الوجود است از وضعیات نیست که به مشارکت وضع فاعل باشد، بلکه از مجردات است و واجب است که به واجب بالذات منتهی شود. حافظ - رحمة الله علیه - فرماید:

الا ای طوطی گویای اسرار

مبادا خالیت شکر ز منقار

سرت سبز و دلت خوش باد جاوید

که خوش نقشی نمودی از رخ یار

طوطی به حروف ابجد ۳۴ است: ط ۹، و ۶، ط ۹، ی ۱۰، دل هم به حروف ابجد ۳۴ است: د ۴، ل ۳۰. دل قلب است. امام موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: یا هشام إن الله تعالى يقول فی کتابه ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾؛ یعنی عقل. اهل معرفت

از نفس ناطقه به طیر و به ویژه به طوطی و کبوتر که تازی آن ورقاء و حمامه است تعبیر می‌کنند. باب الحمامه‌ی «کلیله و دمنه»، و قصیده‌ی عینیه‌ی ابن سینا:

هبطت إلیک من المحل الأرفع

ورقاء ذات تعزز و تمنع

و «رسالة الطیر» وی، و «منطق الطیر» عطار، و امثال این رسائل از دیگر دانش‌مندان، شرح حال نفس ناطقه‌ی انسانی‌اند. بحمدالله آگاهید که تکرار در تجلی نیست؛ ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾!

هر دم در قلوب عارفان نظری تازه دارد و در دیده‌ی آنان جلوه‌ای برون از اندازه. عارف بزرگوار سنایی غزنوی (ابوالمجد مجدود بن آدم) چه خوش فرمود:

عارفان هر دمی دو عید کنند

عنکبوتان مگس قدید کنند

و نیز جناب خاقانی در این باره نیکو گفته است:

تکرار تجلی به خدای متعال

نسبت کردن بنده شر است و وبال

زان روی که تکرار عبث باشد و بس فعل عبث از خالق افعال محال

برادرم! در قرآن کریم آمده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱،
﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ﴾^۲، ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾^۳، در
روایات، لیلۃ‌القدر در شهور رمضان، شعبان و رجب آمده است. و
آن بزرگی که گفته است هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی،
شاید از این روی گفته باشد که همه صحیح است و اختلافی
نباشد. از این روی که طلوع و ظهور حقیقت لیلۃ مبارکه‌ی قدر به
اختلاف آفاق انفس انسانی مختلف باشد - والله تعالی اعلم. به نکته‌ی
۶۴۷ «هزار و یک نکته» رجوع شود.

به نقل روایتی از تفسیر عظیم‌الشان جناب فرات بن ابراهیم بن
فرات کوفی که یکی از علمای حدیث قرن سوم هجری و در عصر
امام جواد علیه السلام بوده است و تفسیرش مورد اعتماد و اعتبار اعظم
علما بود و هست، تبرک بجویم تا درباره‌ی قدر، اهل اشارت را
بشارتی باشد.

۱. قدر/۲.

۲. دخان/۴.

۳. بقره/۱۸۶.

«قال: حدَّثنا محمَّد بن القاسم بن عبيد معنعناً عن أبي عبد الله عليه السلام قال ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ الليلة فاطمة و القدر الله، فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد أدرك ليلة القدر و إنما سميت فاطمة لأنَّ الخلق فطموا عن معرفتها أو من معرفتها، الشك من أبي القاسم. قوله: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۲ يعني خير من ألف مؤمن و هي أم المؤمنين: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾^۳ و الملائكة المؤمنون الذي يملكون علم آل محمَّد عليه السلام و الروح القدس هي فاطمة ﴿يَاذُنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ﴾^۴ يعني حتى يخرج القائم.^۵

كتب الله تعالى عليكم الرحمة. از این بنده دستورالعمل و اسرار اعمال حج خواستی، مگر نشنیده‌ای کل اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی، آن که گفته است:

۱. قدر/۲.

۲. قدر/۳ و ۴.

۳. قدر/۵.

۴. قدر/۵ و ۶.

۵. فرات کوفی (فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی)، تفسیر فرات، ص ۵۸۱.

من بیچاره سرگردان از آنم
که نتوان گفت با کس آنچه دانم

شبستری بود نه این شب بستری.

درباره‌ی مطلوب شما رساله‌ی «تذکرة المتقین» فایز به فیوضات باری جناب محمد بهاری، و نیز رساله‌ی منظوم مرحوم استاد الهی قمشه‌ای - روحی له الفدا - به غایت مطبوع است و به حمدالله که از هر دو برخورداری. وانگهی حال شما در بیان اسرار اعمال حج به مراتب از مقال من گویاتر است. اجمالاً فرمایش امام صادق علیه السلام را به خاطر بیاورید که فرمود: «ما أكثر الضجيج و العجيج و أقل الحجيج». ضجيج کسی است که به تلبیه گفتن ناله و زاری کند، و عجيج آن که به تلبیه گفتن بانگ و فریاد برآورد.

امام علیه السلام فرمود: ناله و زاری کننده و بانگ و فریاد برآورنده‌ی به تلبیه چه بسیارند و حاج چه کم! و تمام حدیث را تیمناً نقل کنیم:

«فی کتاب الراوندی عن الصادق علیه السلام قال: قلت له ما فضلنا علی من خالفنا فوالله إننی لأرى الرجل أرخی بالاً و أكثر مالا و أنعم عیشاً و أحسن حالاً و أطمع فی الجنة، قال: فسکت عنی حتی إذا کنا بالأبطح من مکة، رأینا الناس یضجّون إلی الله فقال علیه السلام: یا أبا

محمّد هل تسمع ما أسمع؟ قلت: أسمع ضجيج الناس
 إلى الله تعالى. فقال عليه السلام: ما أكثر الضجيج و العجيج و
 أقلّ الحجيج و الذي بعث بالنبوة محمّداً صلى الله عليه و آله و سلم و عجل
 بروحه إلى الجنة ما يتقبل الله إلا منك و من أصحابك
 خاصّة. قال ثمّ مسح يده على وجهي فنظرت فإذا أكثر
 الناس خنازير و حُمُر و قرده إلا رجل بعد رجل. ^۱
 از امام عليه السلام می پرسد: «فضل ما بر مخالف ما
 چیست که سوگند به خدا مرد را (مخالف را)
 می بینم دل آسوده تر، مالدارتر، خوش زندگی تر،
 نیکو حال تر و به بهشت آزمندتر است؟» امام عليه السلام
 در پاسخ خاموشی گزید تا به سرزمین ابطح
 رسیدیم. مردم را دیدم که ناله و زاری شان به
 سوی خداوند بلند است. امام به من فرمود: «ای
 ابامحمّد! آیا می شنوی آنچه را من می شنوم؟»
 گفتم: «ضجّهی مردم را به سوی خداوند
 می شنوم.» امام عليه السلام فرمود: «ناله و زاری کننده، و
 بانگ و فریاد برآورندهی به تلبیه چه بسیارند و
 حاجّ چه کم. سوگند به آن کسی که محمّد صلى الله عليه و آله و سلم

۱. قطب الدین راوندی، خرایج و جرایح، ج ۲، ص ۸۲۲.

را به پیغمبری برانگیخت و روح او را به سوی بهشت شتافتن فرمود، خداوند نمی‌پذیرد مگر فقط از تو و از یاران تو.» پس گفت: «امام علیه السلام دست بر رویم مالید و نگاه کردم دیدم بیش‌تر مردم خوک، درازگوش و بوزینه‌اند مگر مردی پس از مردی.»

الحمد لله که سرکار عالی در دریای نور ولایت مستغرقی. چه بسا مردمی که از این سفر فقط شهرت و عنوان کسب کرده‌اند و دست‌آویزی برای اغراض دنیوی به دست آورده‌اند. این فرقه: **إثمهم أكبر من نفعهم** - **أعاذنا الله الحفیظ منهم**. مثل آنان چنان است که عربی را گفتند: «وقتی که برادر تو وفات یافت برای زن خود چه میراث گذاشت؟» گفت: «چهار ماه و ده روز عده‌ی وفات.»

کتاب «توحید» جناب ثقة‌المحدثین صدوق - رضوان الله تعالی علیه - مکرر به طبع رسیده است؛ از آن جمله در سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری در ایران به خط محمد رسول اسکویی با ضمیمه‌ی حدیثی بعد از ختم کتاب توحید چاپ شده است. این حدیث ضمیمه در دیگر مسفورات مخطوطه نیز به نظر رسیده است. اگر توفیق رفیق گردد و مجال و فرصت دست دهد،

باید در پیرامون آن از جوامع روایی فحوص شود. مضمون آن بسیار عالی و سرمشق نویسندگان و سرایندگان به نثر و نظم اسرار حج است، و ما اینک به ترجمه‌ی آن اکتفا می‌کنیم:

«شبلی به حج رفته بود و پس از انجام اعمال حج به حضور امام سیدالساجدین علیه السلام مشرف شد. امام علیه السلام از وی پرسید: «ای شبلی حج گزاردی؟» شبلی: «آری یابن رسول الله.»

امام علیه السلام: «زمانی که به میقات فرود آمدی، آیا نیت کرده‌ای که جامه‌ی معصیت را از خود به در آوردی و جامه‌ی طاعت پوشیدی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «زمانی که از جامه‌ی خود برهنه شدی، آیا نیت کردی که از ریا و نفاق برهنه شدی؟» شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «زمانی که غسل کردی، آیا نیت کردی خویشتن را از بدی‌ها و گناه‌ها شست و شو دادی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آیا خویشتن را پاکیزه کردی، احرام

بستی و عقد وقت حج بستی؟»

شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «زمانی که خود را پاکیزه کردی و عقد بستی، آیا نیت کردی که آنچه را خداوند متعال حرام کرده است بر خویشتن حرام کرده‌ای؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «زمانی که عقد حج بستی، آیا نیت کردی که هر عقدی برای غیر خداوند - عزوجل - است گشودی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «خویشتن را پاکیزه نکردی، احرام نبستی و عقد حج نبستی.» سپس امام علیه السلام فرمود: «آیا داخل میقات شدی و تلبیه گفتی؟»

شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «آن گاه که داخل میقات شدی، آیا نیت کردی که به نیت زیارت داخل شدی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آن گاه که دو رکعت نماز گزاردی، نیت کردی که به خداوند متعال به بهترین اعمال و

بزرگ‌ترین حسنات عباد که نماز است تقرّب
جستی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آن‌گاه که تلبیه گفتی، آیا نیت کردی
که برای خداوند به هر طاعتی گویا شدی و از
معصیت او خود را باز داشتی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «در میقات داخل نشدی، نماز نخواندی
و تلبیه نگفتی (تلبیه = لَبَّيْكَ گفتن).»

سپس امام علیه السلام فرمود: «آیا در حرم داخل شدی و
کعبه را دیدی و نماز خواندی؟»
شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «آن‌گاه که داخل حرم شدی، آیا نیت
کردی که بر خود هرگونه عیب اهل ملت اسلام
را حرام کرده‌ای؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آن‌گاه که به مکه رسیدی و کعبه را
دیدی و دانستی که آن خانه‌ی خداست، آیا قصد
خداوند سبحان کردی و از غیر او بریدی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «پس نه داخل مکه شدی و نه داخل حرم.»

سپس امام علیه السلام فرمود: «آیا طواف بیت را به جای آوردی، ارکان را مسّ کردی و عمل سعی را انجام دادی؟»

شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «آن گاه که سعی کردی، آیا نیت کردی که از همه گریختی و به سوی خداوند فرار کردی، و صدق این نیت را علام الغیوب شناخت؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «نه طواف بیت کردی و نه سعی به جا آوردی.»

سپس امام علیه السلام فرمود: «آیا در مقام ابراهیم علیه السلام وقوف کردی و در آن مقام دو رکعت نماز گزاردی؟»

شبلی: «آری.»

امام علیه السلام در این هنگام صیحه‌ای برآورد که نزدیک بود از دنیا مفارقت کند. سپس فرمود: «آه، آه!»

کسی که به مقام قرب رسیده و با خدا مصافحه کرده کجاست؟ حق تعالی با آن عظمت و جلال، مسکینی را به این مقام برساند، آیا جایز است بر او که حرمت چنین پروردگار مهربان را ضایع کند؟ هرگز چنین نیست که کسی با خدا مصافحه کند، بعد از آن مخالفت او را جایز داند.» پس از آن فرمود: «آن گاه که در مقام ابراهیم ایستادی، آیا نیت کردی که بر انجام هر طاعت ایستادی و پشت به هر معصیت کردی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آن گاه که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردی، آیا نیت کردی که چون نماز ابراهیم علیه السلام نماز گزاری؟ و به نمازت، بینی شیطان را به خاک مالیدی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «در مقام نایستادی و در آن نماز نخواندی.»

پس از آن فرمود: «آیا بالای چاه زمزم برآمدی؟»
شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «آن گاه که بر بالای چاه زمزم برآمدی، آیا نیت کردی که بر طاعت برآمدی و چشمت را از معصیت پوشانندی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «پس بر چاه زمزم برنیامدی و از آن ننوشیدی.»

پس از آن فرمود: «آیا سعی میان صفا و مروه را به جای آوردی و در میان آن دو، مشی و تردد داشتی؟»

شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «از سعی میان صفا و مروه، آیا نیت کردی که در میان خوف و رجایی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «پس نه سعی کردی و نه مشی و تردد بین صفا و مروه.»

پس از آن فرمود: «آیا از مکه خارج شدی و به منی رفتی؟»

شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «به منی رفتی، آیا نیت کردی که مردم

را از زبان، دل و دست خود ایمن گردانیدی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «پس به منی رفتی.»

بعد از آن امام علیه السلام فرمود: «آیا در موقف عرفه

وقوف کردی؟ و بر جبل الرحمة برآمدی؟ و

شناختی و خداوند متعال را در جبل الرحمة و

جمرات خواندی؟»

شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «در موقف عرفه آیا معرفت حق سبحانه

و تعالی و اطلاع او را بر سرایر و قلب خود

شناختی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «بر جبل الرحمة که بالا رفته‌ای، آیا نیت

کرده‌ای که خداوند هر مؤمن و مؤمنه را رحمت

می‌کند؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آیا به مزدلفه (مشعر) رفتی؟ و از آن جا

سنگ ریزه‌ها از زمین برکندی؟ و به مشعر الحرام

مرور کردی؟»

شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «آن گاه که در مُزدلفه مشی می‌کردی و از آن سنگ ریزه‌ها بر می‌کندی، آیا نیت کردی که هر معصیت و جهل را از خود برکندی و هر علم و عمل را در خود نشاندی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «به مشعرالحرام مرور کردی، آیا نیت کردی که شعائر اهل تقوا و اهل خوف را شعار قلب خود قرار دادی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «در مُزدلفه مشی نکردی، و آن سنگ‌ریزه‌ها برنداشتی، و به مشعرالحرام مرور نکردی.»

پس از آن امام علیه السلام فرمود: «در منی نماز گزاردی؟ و رمی جمره کردی؟ و حلق رأس (سر تراشیدن) را انجام دادی؟ و فدیة قربانی خود را ذبح کردی؟ و در مسجد خیف نماز خواندی؟ و به مکه بازگشتی؟ و طواف افاضه به جای آوردی؟»

شبلی: «آری.»

امام علیه السلام: «آن گاه به منی رسیدی و رمی جمره‌ها کردی، آیا نیت کردی که به مطلب خود رسیدی و هر گونه حاجت تو برآورده شده است؟»
شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آن گاه که سر تراشیدی، آیا نیت کردی که از پلیدی‌ها پاک شدی و از هر گناه و بد عاقبتی که بنی آدم راست به در آمدی، مثل آن روزی شدی که از مادر متولد شدی؟»
شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آن گاه که در مسجد خیف نماز خواندی، آیا نیت کردی که نترسی مگر از خدا و امیدوار نباشی مگر به رحمت او؟»
شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آن گاه که قربانی خود را ذبح کردی، آیا نیت کردی که طمع را سر بریدی و به ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزندش اقتدا کردی؟»
شبلی: «نه.»

امام علیه السلام: «آن گاه که به مکه بازگشت کردی و طواف افاضه به جای آوردی، آیا نیت کردی

که افاضه (کوچ کردن) به رحمت خدا کردی، به طاعت او بازگشت کردی و به سوی او تقرّب جستی؟»

شبلی: «نه.»

امام علیه السلام فرمود: «به منی نرسیدی، و رمی جمره‌ها نکردی، و حلق رأس انجام ندادی، و قربانیات را ذبح نکردی، و در مسجد خیف نماز نگزاردی، و طواف افاضه به جای نیاوردی، و به سوی خداوند تقرّب نجستی، چه این که تو حج نکردی.»
پس شبلی از تفریط حجش به ندبه و زاری افتاد و پیوسته آداب حج می‌آموخت تا سال دیگر از روی معرفت و یقین حج بگزارد، پایان.

حکیم ناصر خسرو علوی، قصیده‌ی غرّایش: «حاجیان آمدند با تعظیم...»^۱ را از این حدیث اتخاذ کرده است و حقاً نیکو به نظم

۱. حاجیان آمدند با تعظیم

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم
جسته از محنت و بلای حجاز رسته از دوزخ و عذاب الیم

آمده سوی مکه از عرفات
 یافته حج و کرده عمره تمام
 من شدم ساعتی به استقبال
 مرا در میان قافله بود
 گفتم او را «بگو که چون رستی
 تا ز تو باز مانده‌ام جاوید
 شاد گشتم بدان که کردی حج
 باز گو تا چگونه داشته‌ای
 چون همی خواستی گرفت احرام
 جمله بر خود حرام کرده بدی
 گفت «نی» گفتمش «زدی لبیک
 می‌شنیدی ندای حق و، جواب
 گفت «نی» گفتمش «چو در عرفات
 عارف حق شدی و منکر خویش
 زده لبیک عمره از تنعیم
 باز گشته به سوی خانه سلیم
 پای کردم برون ز حد گلیم
 دوستی مخلص و عزیز و کریم
 زین سفر کردن به رنج و به بیم
 فکرتم را ندامت است ندیم
 چون تو کس نیست اندر این اقلیم
 حرمت آن بزرگوار حریم:
 چه نیت کردی اندر آن تحریم؟
 هرچه مادون کردگار قدیم؟»
 از سر علم و از سر تعظیم
 باز دادی چنان که داد کلیم؟»
 ایستادی و یافتی تقدیم
 به تو از معرفت رسید نسیم؟»

گفت «نی» گفتمش «چون می‌کشتی
 قرب خود دیدی اول و کردی
 گفت «نی» گفتمش «چو می‌رفتی
 ایمن از شر نفس خود بودی
 گفت «نی» گفتمش «چو سنگ جمار
 از خود انداختی برون یکسر
 گفت «نی» گفتمش «چو گشتی تو
 مطلق بر مقام ابراهیم
 خویشی خویش را به حق تسلیم؟»
 کردی از صدق و اعتقاد و یقین
 گفت «نی» گفتمش «به وقت طواف
 از طواف همه ملائکتان
 یاد کردی به گرد عرش عظیم؟»
 گفت «نی» گفتمش «چو کردی سعی
 از صفا سوی مروه بر تقسیم
 دیدی اندر صفای خود کونین
 شد دلت فارغ از جحیم و نعیم؟»
 گفت «نی» گفتمش «چو گشتی باز
 مانده از هجر کعبه بر دل ریم
 کردی آنجا به گور مر خود را
 همچنانی کنون که گشته رمیم؟»

درآورده است و شهرت آن ما را از نقلش بی‌نیاز گردانیده است. و نیز همین روایت امام سجاده علیه السلام را استاد بزرگوارم عارف متأله و شاعر مفلح جناب حکیم میرزا مهدی الهی قمشه‌ای - رضوان الله علیه - به اسم «مناسک حج عاشقان» به نظم درآورده است که در «کلیات دیوان» آن جناب درج شده است.^۱

فضایل و اسرار حج از اهل بیت عصمت و وحی و از اعظم حمله‌ی آثار نبوت بسیار روایت شده و بیان گردیده است.

اقدام جناب عالی مرهون بدین وقت بوده؛ و گرنه در تدوین رساله‌ای بدین موضوع بایستی از پیش‌تر به ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^۲ استعانت و تمسک جست تا بیش‌تر بتوان نکات و دقایق گردآورد که:

گفت «از این باب هر چه گفתי تو
من ندانسته‌ام صحیح و سقیم»
گفتم «ای دوست پس نکردی حج
نشدی در مقام محو مقیم»
رفته‌ای مکه دیده، آمده باز
محنت بادیه خریده به سیم
گر تو خواهی که حج کنی، پس از این
این چنین کن که کردمست تعلیم»

۱. الهی قمشه‌ای (میرزا مهدی)، کلیات دیوان، صص ۹۵۳-۹۶۷.

۲. قلم/۲.

چه بهتر مرد را از یادگاری

که بعد از وی بماند روزگاری^۱

اگرچه نگارشم برای محمدم تذکره است نه تبصره؛ ﴿إِنَّ
الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾^۲، ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ﴾^۳.

قم - حسن حسن‌زاده آملی

نهم ذی‌قعدة الحرام ۱۳۹۵ ه.ق. = ۱۳۵۴/۸/۲۲ ه.ش.



۱. عطار نیشابوری (فرید الدین محمد بن ابراهیم)، خسرو نامه.

۲. قصص/۸۶

۳. یوسف/۶۵

بخش سوم



مرکز تحقیقات و آموزش علوم اسلامی

از الهی نامه‌ی حضرت استاد

الهی!

خانه کجا و صاحب خانه کجا؟

طائف آن کجا و عارف این کجا؟

آن سفر جسمانی است و این روحانی،

آن برای دولتمند است و این برای درویش،

آن اهل و عیال را وداع کند و این ماسوا را،

آن ترک مال کند و این ترک جان،

سفر آن در ماه مخصوص است و این را همه ماه و آن را

یک بار است و این را همه عمر،

آن سفر آفاق کند و این سیر انفس،

راه آن را پایان است و این را نهایت نبود،

آن می رود که برگردد و این می رود که از او نام و نشانی نباشد.

آن فرش پیماید و این عرش،

آن مُحرم می شود و این مَحرم،

آن لباس احرام می پوشد و این از خود عاری می شود،

آن لبّیک می گوید و این لبّیک می شنود،
 آن تا به مسجد الحرام رسد، این از مسجد اقصی بگذرد،
 آن استلام حجر کند و این انشقاق قمر،
 آن را کوه صفا است و این را روح صفا،
 سعی آن چند مره بین صفا و مروه است و سعی این یک مره
 در کشور هستی،

آن هروله می کند و این پرواز،
 آن مقام ابراهیم طلب کند و این مقام ابراهیم،
 آن آب زمزم نوشد و این آب حیات،
 آن عرفات بیند و این عرصات،
 آن را یک روز وقوف است و این را همه روز،
 آن از عرفات به مشعر کوچک کند و این از دنیا به محشر،
 آن درک منی آرزو کند و این ترک تمنی را،
 آن بهیمه قربانی کند و این خویشتن را،
 آن رمی جمرات کند و این رجم همزات،
 آن حلق رأس کند و این ترک سر،

آن را لا فسوق و لا جدال فی الحج است و این را فی العمر،
 آن بهشت طلبد و این بهشت آفرین،
 لاجرم آن حاجی شود و این ناجی،
 خنک آن حاجی که ناجی است.
 الهی! به حقّ خودت حضورم ده و از جمال آفتاب آفرینت
 نورم ده.

الهی! ما همه بی چاره‌ایم و تنها تو چاره‌ای، و ما همه هیچ
 کاره‌ایم و تنها تو کاره‌ای.
 الهی! چون تو حاضری چه جویم، و چون تو ناظری چه گویم.
 الهی! از روی آفتاب و ماه و ستارگان شرمنده‌ام، از انس و جان
 شرمنده‌ام، حتی از روی شیطان شرمنده‌ام، که همه در
 کار خود استوارند و این سست عهد، ناپایدار.

الهی! آن خواهم که هیچ نخواهم.

الهی! همه سرِ آسوده خواهند، و حسن دل آسوده.

الهی! گویند که بُعد، سوز و گداز آورد؛ حسن را به قرب سوز
 و گداز ده.

الهی! خنک آن کس که وقف تو شد.

الهی! خوشا آنان که در جوانی شکسته شدند، که پیری خود شکستگی است.

الهی! تو خود گواهی که این سخنان از بی تابی است؛ بر ما متاب.

الهی! کیست که موفق به زیارت جمال دل آرایت شد و شیدایت نشد.

الهی! شکر که در لباس دوستان هستم. مرا در عدادِ دوستانت بدار.

الهی! حرم بر نامحرم حرام است، محرم چرا محروم باشد.

الهی! آمدم ردم مکن، آتشینم کرده‌ای سردم مکن.

الهی! شکر که به جنت لقای در آمدم.

الهی! تو را دارم چه کم دارم؛ پس چه غم دارم.

الهی! کتاب دار و کتاب‌خوان و کتاب‌دان بسیارند. خنک آن که خود کتاب است و کتاب آر.

الهی! راه تو، به بزرگی تو دشوار است، و شگفتا که این مورلنگ

را آرزوی دیدار است.

الهی! شیدایی جانان را با حور و غلمان چه کار.

الهی! کدام بی‌شرمی از این بیشتر که بنده در حضور مولایش
بی‌ادبی کند.

الهی! این بنده از روی خود شرم‌منده است، چگونه از
پروردگارش شرم‌سار نباشد.

الهی! چگونه حسن از عهده‌ی شکر جودت برآید که دار
غیرمتناهی و جودت را به او بخشیدی.

الهی! اگر حسن از تو جز تو خواهد، فرق میان او و بت پرست
چیست؟

الهی! دارا تر از من کیست، که تو دارایی منی.

الهی! خاطر ما را از خطور خطیئه نگهدار.

الهی! به حق آنانی که از دیده‌ی مردم غایب‌اند این غایب را
در حضور بمیران.

الهی! خوشا آنان که فقط با تو دل خوش کرده‌اند.

الهی! به حقیقت خودت، مجاز ما را تبدیل به حقیقت کن.

الهی! به حرمت راز و نیاز اهل راز و نیازت، این نااهل را سوز
و گداز ده.

الهی! در راهم و همراه درد و آهم، آهم ده و راهم ده.
الهی! حسن را همین فخر بس که مقام واقعی حلقه به گوشی
ابدی، از چون تو سلطان حقیقی سرمدی دارد.

الهی! اگر بهشت شیرین است بهشت آفرین شیرین تر است.
الهی! نماینده‌ات فرمود: «القلب حرم الله»؛ حرمت را حفظ بفرما.

الهی! اگر جز این در، در دیگر هست نشان بده.

الهی! تا تو لبیک نگویی، کجا من الهی گویم.

الهی! آنکه از مرگ می‌ترسد از خودش می‌ترسد.

الهی! خوشا به حال کسانی که عبادت محبانه دارند.

الهی! شکر ت که ندای «یا ایتها النفس المطمئنة» را لبیک می‌گویم.

بخش چهارم



مجلس شورای اسلامی ایران

نکات عرفانی و اخلاقی از مکتوبات حضرت استاد

نعمت بیداری

الحمد لله نعمت بیداری یافتی که ندانم روی از چه تافتی و در بهار عمر به منای دوست شتافتی؟ قربان حقیقت که تا بیدار شدی در راه دیدار شدی. با تضرع و ادب در پیشگاه دوست بگو:

تیری زدی و زخم دل آسوده شد از آن

هان ای طیب خسته دلان مرهم دگر

و با التماس بخواه: «پروردگارا! دل‌های ما را، پس از آن که ما را راه نمودی، به کثی مگردان، و ما را از نزد خود بخشایشی ارزانی دار، که تویی بسیار بخشنده.»^۱

باری، بیمار بیدار پیش از آن که دست از جان بشوید و منادی حق را لبیک بگوید، طیب طلبد و درد خویش را بدو گوید و درمان جوید.

برادرم! نعمت بیداری روزی هر بی‌سر و پا نمی‌شود و این پیک کوی وفا با هر دلی آشنا نمی‌گردد. هر مشامی این نسیم صبا را بویا

۱. آل عمران/۸: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾.

نمی‌شود و هر زبانی به ذکر آن گویا نمی‌گردد. بیداری، می‌تلخ
وش است. با هر کامی سازگار و گوارا نیست.

آن تلخ‌وش که صوفی ام‌الخبائش خواند
أشهی لنا و أحلی من قبلة العذاری^۱

حالا^۲ که آمدی گویمت: «استقامت کن، همان‌گونه که مأمور
شده‌ای»^۳ که: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ...﴾^۴.

اصل درد است

حبیبم! اگرچه داروی دردها در دست تو است؛ ولی از آن‌که هر
درد را درمان دهد درخواست دارم که دل پر دردی دهدت که جز
داروی سوز و گداز عطار عشق درمانش نبود؛ که دل بی‌درد گوشت
پاره‌ای سرد است؛ نه جان دارد نه جانان.

برادرم! اگر درد داری، یکی از نام‌های شریف خداوند طیب
است. به قول حافظ:

۱. حافظ (شمس‌الدین محمد)، دیوان.

۲. علامه حسن زاده‌آملی، دستورالعمل‌های اخلاقی و سیر و سلوک، ص ۱۱.

۳. شوری/۱۶؛ ﴿وَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ﴾.

۴. فصلت/۳۱؛ «کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، آن‌گاه ایستادگی کردند، فرشتگان
بر آنان نازل می‌شوند...»

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد
ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست

هر که درد دارد روزها کوکو می کند و شبها هوهو. گاهی در نماز
و نیاز است و گاهی در سوز و گداز.

با دردمندان باش اگرچه کم اند ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱.

زیستن با مردم و دل به دلدار دادن

چاره‌ای جز زیستن با مردم و راهی جز ساختن با آنان نیست؛
ولی دل را به دست دلدار ده و آزاد باش، و سر را به پای دوست نه
و شاد باش، دیده به درگاهش بدار تا چشم روشنت روشن تر شود.
و دست امید به پیشگاهش بر، تا جان خرم‌تر گردد. این یار
است که قد برافراخت و چهره برافروخت و کار خود ساخت و
خرمن ما بسوخت. شوریدگان لب فرو بستند و دیده بدو دوختند،
و خردمندان سر به گریبان سرگردانی فرو بردند و در دریای ژرف
بی پایان هستی جز شکنج و گره آب ندیدند. آقای من! بر خود بیال
که گدای ره نشین آن شاهی، و از کسی منال، که در سنگر استوار
آن بنده پرور جهان پناهی؛ همان که دردها را درمان کند و تشنگان

۱. سبأ/۱۴؛ «و اندکی از بندگان من پیوسته سپاسگزارند.»

۲. علامه حسن زاده آملی، دستورالعمل‌های اخلاقی و سیر و سلوک، ص ۲۰.

را سیراب، و خستگان را آسایش دهد و شوریدگان را نوازش کند
و آوارگان را پناه دهد.^۱

بندگی استوار و پیمان استوار

در بندگی باید نیک استوار و پایدار بود تا همه‌ی کارها
و گفتارها جز نیایش و ستایش دادار نبود، که بی‌رنج گنج به
دست نیاید.

راه، نیک هموار است و کار، سخت دشوار. شیر مردان خوش
به کار تن در دهند تا دشوارشان آسان گردد و کم‌کم سزاوار آستان
دلستان گردند. هر که جان به جانانه سپرد گوی نیک‌بختی را ببرد؛
و گرنه چند روزی چون دیگر جانوران بخورد و بمرد. آن‌که دیده
به روی نیکوی دوست گشود، چشمش روشن بادا که:

دیده را فایده آنست که دلبر بیند

ور نبیند چه بود فایده بینایی را^۲

خواب، خوراک، کار و زندگی را اندازه است، که در کم آن
بیم تباهی است و در افزون آن ترس رسوایی. شکم تهی، رهنز
شود، چنان‌که آکنده‌ی آن، که سیر، گرسنه‌ی دیدار نمی‌شود

۱. علامه حسن زاده آملی، دستورالعمل‌های اخلاقی و سیر و سلوک، ص ۲۳.

۲. سعدی (ابو محمد مصلح بن عبدالله)، دیوان اشعار.

و سیراب، تشنه‌ی دلدار نگردهد. میانه‌روی مایه‌ی بلند پایگی، ارجمندی و نیک‌بختی است. آنچه را که داور خرد دستور داد بجا آر و پاسخ درست برای پرسش خدایت فراهم کن. تنها از آفریدگارت شرم بدار نه از آفریده‌هایش. بگذار تا دیگران از تو رنگ بگیرند نه تو از آنان.

هر کس در هر پایه‌ای که هست، اگر رهزن است پیشیزی نیارزد. بی‌پرده بگویم: مگسانند گرد شیرینی.

پیمانت را با خدا و پیمبر سخت استوار کن و از ته دل بگو خدایا آمدم، گر کام تو بر نیامد آنگه گله کن!

فقط او

همان‌طور که پایان شب سیه سپید است، چون آدمی از شب طبیعت به در رفت و از ظلمت تن رهایی یافت، به عالم نور می‌رسد و ربّ الفلق^۲، تاریکی را به نور می‌کشاند.

خوشا به حال آن‌که جز او به کسی توجه ندارد، سر جز به پیشگاه او نمی‌نهد، و خوردن، نوشیدن، حرف زدن و سکوت او

۱. علامه حسن زاده آملی، دستورالعمل‌های اخلاقی و سیر و سلوک، ص ۲۴.

۲. پروردگار سپیده دم. اشاره به آیه‌ی شریفه‌ی ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾.

جز برای خدا نیست.^۱

در سیر و سلوک تنبلی راه ندارد

بدان که هر کس در سلوک الی الله تنبلی کند سستی بر خود روا داشته است که کم‌ترین آه حسرتش، برترین زبانه‌ی آتش دوزخ است.

اگر آقا بیدار شد، باید به فکر درمان دردهایش باشد، که وقتی نمانده است و ابد در پیش است. شست‌وشو لازم است و گفت‌وگو می‌باید. هیچ کس جز خداوند ارحم الراحمین و اولیای وی به آقا مهربان‌تر نیست، حتی از خود او به او. پیر و جوان روزگار ما شکار دنیا شده‌اند؛ یعنی دنیا زده‌اند. جوان گوید تا پیر شوم...، پیر هم که سرمایه به رایگان از کف داده است و در جوانی کاری نکرده است، در پیری هم از او کاری نیاید، که پیر است گرچه شیر بود.

نظر شما در توحید باید خیلی بلند باشد که توحید فقط یکی گفتن نیست، بلکه یکی دیدن است. بکوش تا درجه درجه به «علم‌الیقین» بلکه به «عین‌الیقین» بلکه به «حق‌الیقین» بررسی و بیابی

۱. علامه حسن زاده آملی، دستورالعمل‌های اخلاقی و سیر و سلوک، ص ۳۴.

که فقط اوست و اوست.^۱

کار مهم، خودسازی

انسان کاری مهم‌تر از خودسازی ندارد، و ساختن هر چیز متناسب با همان است؛ دیوار را سنگ و گل و انسان را علم و عمل. انسان تا به لقاءالله نرسیده است به کمال مطلوبش نایل نشده. بابا افضل را کلامی کامل در این باره است که:

«عالم درختی است که ثمره‌ی او لقای خدای
تعالی است.»

اما نفس رهن است و باید مراقب بود. حکیمان گفته‌اند که اگر نفس را مشغول نداری، او تو را به خود مشغول می‌کند. باید از وساوس او در حذر بود و در تربیتش به صفات الهی و اخلاق ربوبی کوشید که:

هر کس که هوای کوی دلبر دارد
از سر بنهد هر آنچه در سر دارد
ورنه به هزار چله‌ار بنشیند
سودش ندهد که نفس کافر دارد^۲

۱. علامه حسن زاده آملی، دستورالعمل‌های اخلاقی و سیر و سلوک، ص ۳۶.

۲. همان، دیوان، ص ۲۱۶.

به سوی خدا برو. خدا جواد است و جود گدا می‌خواهد، و چون خود او فرماید: «و گدا را مران»^۱، پس خود با سایل چگونه رفتار کند؟ عارف رومی چه خوش گفته که: «چنان که گدا عاشق کریم است، کریم هم عاشق گداست.» گدایی کن تا محتاج خلق نشوی.^۲

نماز و نمازگزار

در مورد نماز هم، حتماً سرکار عالی می‌داند که نماز ستون دین و بهترین و استوارترین برنامه‌ی آدم ساز است. نمازگزار با خدایش به راز و نیاز است، و با فرشتگان کارخانه‌ی هستی همنشین و دمساز است. با بندگان خوب خدا از پیامبران و... در راستی، درستی و پاکی انباز است. سرانجام انسانی در هر دو سرا سرافراز است، چه این که وارسته در انجام و آغاز است. آری آن که از نماز روی برگرداند داستان بیچارگی و بدبختی او دراز است. کوتاه سخن، مانند جانوران و چارپایان سرگرم به چریدن و نشخوار کردن است و با لاشخواران و کرکسان هم پرواز است.

روشن‌تر بگوییم:

نماز بزرگ‌ترین دستور خداوند مهربان به بندگان است تا از

۱. ضحیٰ/۱۱؛ ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾.

۲. علامه حسن زاده آملی، دستورالعمل‌های اخلاقی و سیر و سلوک، ص ۵۵.

کار بستن به آن در هر دو سرا سرافراز و کامروا بوده باشند.
 نماز انسان را فرشته خو می کند؛ زیرا نمازگزار از همه ی بدی ها پاک است. هر کس که نمازگزار است پاکیزه خوی، نیکو کردار و نکو رفتار است، از درنده خویی، بدگویی، تنبلی و ولگردی بیزار و برکنار است.

نمازگزار در هر شبانه روز چند بار از آفریدگارش می خواهد که او را به راه راست و درست بدارد؛ راهی که همه ی پیامبران و دیگر بندگان شایسته اش بر آن بوده اند. از گمراهی که راه بدکاران است دوری می جوید.

آری، نمازگزاری که به راستی نماز می خواند، هیچ گاه دروغ نمی گوید، دزدی نمی کند، دشنام نمی دهد، خودبین و گردنکش نیست، به دنبال هرزگی نمی رود و با بدان همنشین نمی شود. همواره در راه به دست آوردن دانش و بینش است، در اندیشه ی پیشرفت خویش است و دور از مردم بد اندیش است.

نمازگزار افتادگان را دستگیری می کند، با بیچارگان مهربانی می کند، با مستمندان دلسوزی می نماید، و با همه فروتنی دارد و خود گذشتگی نشان می دهد.

نمازگزار با آفریدگارش گفت و گو می کند، جسته جسته بدان جا

می‌رسد که همیشه و همواره خودش را در پیشگاه او می‌بیند، هیچ‌گاه خودش را فراموش نمی‌کند، پیوسته کشیک خویش می‌کشد تا درست گفتار، نیکوکردار و پاکیزه رفتار باشد، و می‌یابد که با انجام این آیین و روش بسیار سودمند و ارزش‌مند و گران‌بها، دارد خودش را راست و درست می‌سازد.

پیامبر بزرگوار اسلام فرمود:

«اگر می‌خواهید با خدا گفت‌وگو کنید نماز

بخوانید، و اگر می‌خواهید خدا با شما گفت‌وگو

کند قرآن بخوانید.»

نمازگزار باید نخست وضو بسازد و تن و پوشاک او پاک باشد تا بتواند در پیشگاه خدایش بار یابد و با او سخن بگوید، که «پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز»، و کم‌کم آگاه می‌شود که جان نمازگزار هم باید مانند تن و پوشاک او پاک باشد. و چون آدم پاک شده است آنچه که از او پدید می‌آید پاک خواهد بود، که: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

پس نمازگزار راستین، پنهان و آشکار او، درون و بیرون او، دست و دهن او، اندیشه‌ها و پیشه‌های او، خواسته‌ها و کار و کوشش او همه پاک‌اند.

نمازگزار از هر سو رو برمی‌گرداند و رو به سوی خانه‌ی خدا

می‌کند تا به همین سان جان او نیز مانند تنش یک سویی شود که تنها رو به سوی خدای یکتا آورد.

در آغاز نماز به ستایش می‌ایستد، سوره‌ی گرامی حمد را می‌خواند و در انجام نماز با سه سلام، درود و نوید و بخشایش خدای را به پیامبر گرامی و همه‌ی بندگان خوب و شایسته و به همه‌ی فرشتگان، فرستادگان و خوبان خدا می‌فرستد. دستورهایی که در نماز باید به جا آورده شود و گفته شود، بند بند آن همه آموزنده است و هر بند آن راه و رشته‌ای در خدا شناسی است، و آیین و روش آموزش زندگی و بندگی است. اکنون به همین اندازه بسنده می‌کنیم و در پایان گوییم: درود خدای بخشاینده‌ی مهربان بر نمازگزار راستین باد!!^۱

دعا و ارزش آن

دعا کلید عطا و وسیله‌ی قرب الی الله تعالی، و مُخ عبادت، و حیات روح، و روح حیات است.

دعا کوبه‌ی باب رحمت رحیمیّه، و سبب فتوح برکات شرح صدر، و نور و ضیای سرّ است.

دعا موجب رسوخ حبّ ذکر الهی در دل، و منزّه نفس از رین

۱. علامه حسن زاده آملی، دستورالعمل‌های اخلاقی و سیر و سلوک، ص ۵۹.

شواغل است.

دعا توشه‌ی سالکان حرم کبریای لایزال، و شِعار عاشقان قبله‌ی جمال، و دِثار عارفان کعبه‌ی جلال است.

دعا سیر شهودی و کشف وجودی اهل کمال و تنها رابطه‌ی انسان با خدای متعال است.

دعا معراج عروج نفس ناطقه به اوج وحدت، و ولوج به ملکوت عزت است.

دعا مِرقات ارتقای انسان به مقام ولایت، و رَفَرَفِ اعتلای وی به مرتبت خُلّت است.

دعا واسطه‌ی اسم اعظم گردیدن انسان، و دست یافتن به کنوز قرآن و دارا شدن رموز تصرف طبایع اجرام و ارکان است.

دعا کاسر قلب و جابر آن به «أنا عند المنكسرة قلوبهم» است؛ یعنی دل از ذکر و دعا شکسته شود، و دل شکسته درست‌ترین و ارزنده‌ترین کالای بازار هستی است، که خدا در دل شکسته است.

الهی! اگر یک‌بار دلم را بشکنی از من چه بشکن بشکنی.

دعا یاد دوست در دل راندن، و نام او به زبان آوردن، و در خلوت با او جشن ساختن، و در وحدت با او نجوی گفتن و شیرین‌زبانی

کردن است.^۱

ذکر خدا حدّ ندارد

خداوند در هر چیز به کم اکتفا کرده و حدّ برای آن معین فرموده است؛ مثلاً نماز پنج مرتبه، روزه یک ماه، زکات از نصاب مقدار معینی؛ ولی برای ذکر حدّی معین فرموده است.... عدم حدّ ذکر برای این است که انسان باید جزئیات کار خود را موافق با حکم الهی قرار دهد و همواره با حفظ مراقبت و حضور به یاد حق سبحانه باشد.^۲

حقیقت نماز

رسول الله ﷺ گفت: جعلت قرّة عینی فی الصلوة. صلوات سبب مشاهده است، و مشاهده‌ی محبوب قرّة عین محبّ است؛ زیرا که صلوات مناجات بین حق تعالی و عبد اوست، چنانکه فرمود:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾. و رسولش فرمود: المصلّي یناجی ربّه.

کیست مصلّی کسی کوست مناجی دوست

آه که نشناختی سرّ عبادات را

طاعت عادی تو بعد ز حق آورد

۱. علامه حسن زاده آملی، نور علی نور، ص ۷.

۲. همان، ص ۳۵.

قُرب بود در خلاف آمد عادات را

و چون صلوات مناجات است، پس صلوات ذکر حق است، و کسی که ذکر حق کند همنشین حق است و حق همنشین اوست، و کسی که جلیس ذاکر خود است او را می‌بیند، و الاً جلیس او نیست.^۱

علما بر سه قسم اند

علماء بر سه قسم اند: عالم بالله فقط، و عالم به امرالله فقط، و عالم به هر دو. اولی کسی است که معرفت الهی بر قلب او مستولی شد، در مشاهده‌ی نور جلال و کبریا مستغرق است و در علم به احکام فروع به حدّ ضرورت اکتفا می‌کند. دومی کسی است که به دقایق احکام فرعی آشنا و به اسرار جلال الهی ناآشناست. سومی در حدّ مشترک و برزخ بین عالم معقول و عالم محسوس است که باری از روی دوستی به خداوند با اوست و باری از روی شفقت و رحمت به خلق با آنان. با خلق چنان به سر می‌برد که گویی جز خلق نمی‌شناسد، و با خدایش چنان خلوت می‌کند و به ذکر او مشغول است که گویی جز خدا نمی‌شناسد. و این فرقه‌ی سوم،

۱. علامه حسن زاده آملی، نور علی نور، ص ۳۶.

مرسلین و صدیقین اند. و آن که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «از علما بپرس، با حکما آمیزش داشته باش و با کبرا همنشین باش»، مراد از علما عالم به امرالله است، و حکما عالم بالله، و کبرا عالم به هر دو. هر یک را سه نشانه است:

عالم به امرالله را ذکر لسان و خوف و حیای ظاهری است، و عالم بالله را هم، ذکر و خوف و حیاست، ولی ذکر قلبی، و خوف رجا، نه خوف معصیت، و حیای از آنچه بر دل خطور می کند، نه حیای ظاهری. عالم به امرالله و بالله را علاوه بر آن شش چیز، سه چیز دیگر است: یکی این که جالس بر حدّ مشترک بین عالم غیب و شهادت است و برزخ بین هر دو است. دوم این که معلّم مسلمانان است. سوم این که آن دو فریق نیازمند بدو و وی از آنها بی نیاز است.^۱

ارزش شب در اذکار و ادعیه

مطلقاً شب را در ادعیه، اذکار، خلوت و فکر، شأنی شایان است. لیل غیب است و انسان را به غیب و باطن می کشاند و می رساند.^۲

۱. علامه حسن زاده آملی، نور علی نور، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۵۷.

تأثیر طهارت در اذکار و ادعیه

شرط بسیار مهم تأثیر اذکار، ادعیه، اوراد و نظائرها طهارت انسان است که صرف لقلقه‌ی لسان سودی نبخشد، بلکه مبدا موجب قساوت و بُعد هم بشود؛ زیرا که ذکر عاری از فکر است؛ یعنی قلب بی‌حضور است، و قلب بی‌حضور چراغ بی‌نور است، و شخص بی‌نور از ادراک حقایق دور است. مثل ذکر بی‌حضور مثل کوری است که در دست او مشعل نور است.^۱

معراج و صعود برزخی

در معراج خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و در احادیث معراج تدبّر کن تا بدانی که انسان تا صعود برزخی و فوق آن تحصیل نکرده است، حقایق برای او مکشوف نمی‌گردد، و به انباشتن مفاهیم اصطلاحات، حقایق اشیا مکشوف نمی‌گردد، انسان اشتداد و قدرت وجودی به دست نمی‌آورد و از قوّت به فعلیت نمی‌رسد، بلکه حجاب او هم می‌شوند.

از دفتر دل بشنو:

گمانت این‌که با خرج عبارات
به کَرّ و فرّ و ایما و اشارات

۱. علامه حسن زاده آملی، نور علی نور، ص ۶۳.

سوار رفرستی و براقی
ورم کردی و پنداری که چاقی^۱

به حقیقت بگو آدمم

به حقیقت برو و بگو آدمم. اگر گفتند این جا چرا آمدی؟

بگو به کجا روم و به کدام در رو کنم؛

این ره است و دگر دوم ره نیست

این درست و دگر دوم در نیست

اگر گفتند به اذن کی آمدی؟

بگو شنیدم:

بر ضیافتخانه‌ی فیض نوالت منع نیست

در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته

اگر گفتند تا به حال کجا بودی؟

بگو راه گم کرده بودم ...^۲

شرط مهم در تزکیه‌ی نفس

اعراض کلی از شواغل و اعداد محل از برای قبول فیض، به

تصفیه‌ی نفس و تطهیرش از رذائل، شرط استحصال کمال انسانی

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۲۸۴.

۲. همان، نکته‌ی ۶۱.

است، هم به طریق ریاضت و سلوک، و هم به طریق نظر و استفاده.^۱

تزکیه‌ی قلب از وساوس شیطانی برای طالب علم

طالب علم و معرفت، باید قلب خود را از وساوس شیطانی، و وجود خود را از هواجس نفسانی تصفیه و تنقیه نماید و امراض روحانی را به تهذیب معالجه کند، بعد از آن شروع به تحصیل علوم کرده لذا ید روحانی را ادراک نماید، همچنان که تغذیه‌ی جسم به مأكولات است، تغذیه‌ی روح نیز به معلومات است....

چه اکثر مردم در اوان جهالت نفوس‌شان با انواع امراض نفسانی و اخلاق سیئه‌ی شیطانی معتاد است، پس اگر بی تنقیه‌ی سرّ و تزکیه‌ی باطن و ظاهر به تناول غذای روح مشغول شوند، به تراکم امراض مبتلا گردند.^۲

صور برزخی نفس

صور برزخیه به انشای نفس است در عالم برزخ، و مناسب با اعمال خویش انشا می‌کند، چنان که مغموم نمی‌تواند افکار خوب بکند و پیوسته می‌گوید: «یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۲۲۹.

۲. همان، نکته‌ی ۷۸۷.

القرین.

موادّ صور برزخیه، ملکاتی است که در دنیا کسب کرده است. آن صور، ابدان مکسوبه‌اند که ابدان مکتسبه نیز گویند. مکسوبه در حسنات، و مکتسبه در سیئات، ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اَكْتَسَبَتْ﴾ فافهم!

کسب، تحصیل بر طبق سنه‌الله و نظام عدل الهی است. به خلاف اکتساب که باب افتعال است و برای احتیال و اعمال آید. لذا آن جا «لها» است و این جا «علیها».



مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

جایگاه ملکات نفس

ملکات نفس موادّ صور برزخی‌اند؛ یعنی هر عمل صورتی دارد که در عالم برزخ، آن عمل بر آن صورت بر عاملش ظاهر می‌شود، که صورت انسان در آخرت، نتیجه‌ی عمل و غایت فعل او در دنیا است، و هم‌نشین‌های او از زشت و زیبا همگی غایات افعال، صور اعمال و آثار و ملکات اوست که در صقع ذات او پدید می‌آیند و بر او ظاهر می‌شوند.^۲

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۷۸۴.

۲. همان، نکته‌ی ۶۵۸.

نتایج اخلاق فاسده

هر یک از اخلاق فاسده، شاخه‌ای از درخت‌های دوزخ است. هر کس متصل به شاخه‌ای از آن شاخه‌ها باشد او را به دوزخ می‌کشاند. از این جهت که آن خلق، ملکه و رنگ ثابت او شده است، بلکه در ذاتش فرو رفته، بلکه با وی یکی گردیده است. پس ذاتش فرعی و شاخه‌ای از دوزخ است که منتهی به آن خواهد شد.

عارف رومی در «مثنوی» در این معنی گوید:

مادر فرزند جویای وی است
 اصل‌ها مر فرع‌ها را در پی است
 هر کسی کوراست امه‌هاویه
 هاویه آمد مر او را زاویه^۱

خواب و بیداری هر کس

آنچه در خواب و بیداری نصیب هر کس می‌شود، میوه‌هایی است که از کُمون شجره‌ی وجود او بروز می‌کند، و اختلاف امزجه را دخلی تمام در واردات و القائات و منامات است.^۲

انصراف و جایگاه آن

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۴۷۸.

۲. همان، هزار و یک کلمه، کلمه‌ی ۴۸۵، ج ۵، ص ۲۹۶.

بدان که خواب، حالت احتضار، تنویم مغناطیسی، حالت غشوه و امثال آن‌ها هیچ یک موضوعیت در تمثیل صور مثالی در صقع نفس ندارند. آن که موضوعیت دارد، انصراف از تعلقات است، مگر آن نفس کاملی که حضرتی او را از حضرتی باز نمی‌دارد و مظهر اسم شریف «یا من لایشغله شأن عن شأن» شده است. پس اگر در بیداری انصراف حاصل شود، تمثیل و تمثلات، و نزل و تنزلات بهتر از خواب عاید انسان می‌شود. و مراقبت مفتاح است. فافهم!

نحوه‌ی تزکیه و تعلیم انسان

درخت، به بستن و پیراستن تربیت شود، و حیوان، به یوغ، افسار و ایلام، و انسان، به تحصیل علوم الهیه و تزکیت نفس. آدم اولیاءالله امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام که شیث آدم اولیاءالله و هبةالله آن ابوالائم علیه السلام است فرمود:

«و لاتکونن ممن لاتنفعه العظة إلا إذا بالغت فی ایلامه فإن العاقل

یتعظ بالأدب و البهائم لاتتعظ إلا بالضرب.»^۲

جان‌ها مزرعه‌ی خداست

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۱۰.

۲. همان، نکته‌ی ۳۹۱.

خداوند سبحان در قرآن خود را زارع خوانده است: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۱. زارع، کشاورز است که کارش آباد کردن زمین، شخم زدن آن، بذر در آن افشاندن، آبیاری کردن و پروراندن است. جان‌های ما مزرعه‌ی الهی است. در این حدیث شریف تأمل بفرمایید و مزرعه‌ی جان را به دست زارع آن بسپارید، گر کام تو بر نیامد آنگه گله کن. جناب ثقة الاسلام کلینی رحمته الله در کتاب ایمان و کفر «اصول کافی» به اسنادش روایت فرموده است: «عن یونس بن ظبیان عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إن الله خلق قلوب المؤمنین مبهمة علی الإیمان فإذا أراد استنارة ما فیها فتحها بالحکمة و زرعها بالعلم و زارعها و القیم علیها رب العالمین.» فتح دل، شیار کردن آن است، زرع آن، بذر افشاندن آن است و این بذر علم است و بر آن عمل صالح. قیم محافظ، پروراننده‌ی آن است و این فاتح، زارع و قیم، رب العالمین است.^۲

هر کس زرع، زارع و مزرعه‌ی خود است

هر کسی سفره‌ی خود و مهمان سفره‌ی خود است؛ و به عبارت دیگر، هر کس زارع و مزرعه‌ی خودش است و نیات، علوم و

۱. واقعه/ ۶۴ و ۶۵.

۲. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۸۰۰.

اعمالش بذرهایش. بنگر تا در مزرعه‌ی خویش چه کاشته‌ای که
علی‌التحقیق «علم و عالم و معلوم»، و «عمل و عامل و معمول»
اتحاد وجودی دارند، و آن تویی.

در قول حضرت رسول ﷺ: «الدنيا مزرعة الآخرة» و در کلام
جناب وصیؑ به حارث همدانی: «أنت مع من أحببت» و نظائر
این‌گونه احادیث صادر از اهل بیت عصمت و وحی دقت کن.^۱

مأنوس باش و محجوب نباش

تا با اصل خود انس نگرفتی، انسان نیستی. انسان چون با اصل
خود انس گرفت، آن می‌شود.
تا گم نشدی، چیزی در تو پیدا نشود.
تا بیننده و گیرنده نشدی، انسان نشدی.
تا محجوبی، دعوی دوستی مکن، که سرّ دوست بر دوست
مستور نیست.

تا بارت را ننهی، بار نیابی.

...در راه تحصیل ساعی باش و در تزکیت نفس جدی، تا ﴿لَاكُلُوا
مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾^۲ صادق آید، ﴿لَاكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ لدنی

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۵۶۶.

۲. مائده/۶۷

است و ﴿مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ کسبی.^۱

ارزش نوافل در عرفان

نوافل، کفاره‌ی عدم قبولی فرائض است، که انسان خوف عدم قبولی فرائضش دارد، که زاهدان از گناه توبه کنند، عارفان از عبادت استغفار، و آن که ترک نوافل می‌کند باید بسیار از خود راضی و بی‌باک باشد...

و چه نیکو فرمود جناب شیخ عالم عارف متأله محمد بهاری رحمته الله علیه در نامه‌ای که به سفیر بغداد مرقوم فرموده که:

«تارک الصلوة را بل تارک النوافل را دم از عرفان زدن غلط اندر غلط است.»^۲

دیر شود دروغ نمی‌شود

اگر برآستی تشنه شدی، آب برایت می‌فرستند. صابر باش که اگر دیر شود مسلماً دروغ نخواهد شد، مجرب است. علاوه این که کسانی که دیرتر می‌گیرند، بهتر و پخته‌تر می‌گیرند، و وجه آن با تدبیر معلوم شود. عارف رومی گوید:

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۹۸۷.

۲. همان، نکته‌ی ۴۴۲.

حکمت حق در قضا و در قدر
کرد ما را عاشقان یکدیگر
تشنه می‌نالد که کو آب گوار
آب می‌نالد که کو آن آب‌خوار
آب کم جو تشنگی آور بدست
تا بجوشد آبت از بالا و پست^۱

درخت انسان، ریشه در آسمان دارد

انسان درختی است بازگونه که ریشه‌ی آن به سوی آسمان است.

نبات از زمین غذا می‌گیرد و انسان از آسمان، و دیگر جانوران
برزخ‌اند که آفریده‌ای نه آنچنان‌اند و نه این‌چنین. بنگر که کدام یک
از این سه فرقه‌ای؟^۲

دیده‌ی دل ملکوت ببند

اصل و بنا بر این است که دیده‌ی دل، ملکوت را ببیند، چنان‌که
دیده‌ی سر، ملک را.

در دیدن شگفت نیست. شگفت در ندیدن است که بصر و

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۲۵۳.

۲. همان، نکته‌ی ۵۷۴.

بصیرت را باید درمان کرد.^۱

اکثر مردم بی دردند

اکثر مردم بی دردند و باید هم باشند که ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲، ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾، ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾، ﴿وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۳.

با دردمندان باش اگرچه کم اند، و باید هم کم باشند، ﴿وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾^۴ و ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^۵ و ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ﴾^۶.
برادرم! وقت چندان نمانده است. ابدت را دریاب. به قول جناب
خواجه حافظ:

صد ملک دل به نیم نظر می توان خرید
خوبان در این معامله تقصیر می کنند

از سید کائنات صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»؛ هر کس چهل

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ی ۵۰۹.

۲. مطففین/۱۵.

۳. أعراف/۱۸.

۴. ص/۲۵.

۵. سبأ/۱۴.

۶. قصص/۲۱.

روز به اخلاص برای خدا باشد، خداوند چشمه‌های حکمت را از دلش بر زبانش جاری گرداند.^۱

بینش و دانش

آن که در انسان‌ها بیندیشد، برتری را در هر کار و در هر جا از آن بینش بیند، و بینش را از دانش به فزونی یابد.

آری، هر که بینش و دانش او بیش است، از دیگران پیش است.

و هرگاه نور دانش با نور کردار شایسته همنشین شود، به شرف

﴿نُورٌ عَلٰی نُورٍ﴾ مشرف شود و در رتبه مضاعف گردد.^۲

علم و عمل

علم و عمل دو گوهر انسان سازند و هر دو غذای انسان‌اند.

علم و عمل به منزله‌ی دو بال نفس ناطقه‌اند.^۳

لطافت نفس

نفس ناطقه‌ی انسانی بس که لطیف است به هرچه روی آورد

۱. علامه حسن زاده آملی، نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۲۸۰.

۲. همان، صد کلمه در معرفت نفس، کلمه‌ی ۷۰.

۳. همان، هزار و یک کلمه، کلمه ۲۹.

به صورت آن در می آید.^۱

لقاءالله و ارزش آن

عالم درختی است که بار و ثمره‌ی او مردم است. مردم درختی است که بار و ثمره‌ی وی خرد است و خرد درختی است که ثمره‌ی او لقای خدای است.^۲

اصولی در معرفت نفس

خود را باش و خود را بشناس.^۳

باطن تو در این نشأه عین ظاهر تو در آن نشأه است.^۴

ملکات مکسوبه یا مکتسبه‌ی هر کس بذور صور برزخی
شخص او می‌باشند.^۵

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ۱۴۶.

۲. همان، هزار و یک کلمه، کلمه ۱۰۲.

۳. همان، کلمه ۱۲۲.

۴. همان، هزار و یک نکته، نکته ۴۳.

۵. همان، هزار و یک کلمه، کلمه ۵۷۸.

نطفه، مربی، اجتماع و معاشر از اصولی‌اند که در سعادت و شقاوت انسان دخلی بسزا دارند.^۱

مهم‌ترین صفت و هنر دینی، آدم‌سازی و مدینه‌ی فاضله به بارآوردن است.^۲

هر کسی خزائن سعی اعمال خویش است.^۳

جزای فنای فی الله بقای بالله است.^۴

نظام هستی یک کتاب کامل توحیدی است.^۵

عالم، علم انباشته روی هم.^۶

۱. علامه حسن زاده آملی، هزار و یک کلمه، کلمه ۵۸۷.

۲. همان، کلمه ۳۸۹.

۳. همان، کلمه ۴۳۴.

۴. همان، کلمه ۴۷۴.

۵. همان، کلمه ۵۲۳.

۶. همان، دروس معرفت نفس، ص ۴۶.

دانش پژوه به ۶ چیز نیاز دارد تا دانا شود: هوش سرشار، دوستی پیوسته به دانش، بردباری نیکو، دلی تهی، گشاینده‌ای دریافت دهنده (استاد)، روزگاری دراز.^۱

انسان موجود ممتدی است که از مرحله‌ی اُعلا تا به اُنزل مراتبش همه یک شخصیت است.^۲

بهترین دفتر دانش و صندوق علوم برای انسان، گوهر جان و گنجینه‌ی سینه‌ی اوست.^۳



از اَمَل چشم پوش و در عمل بکوش.^۴

از فضول کلام چون فضول طعام دست بدار.^۵

۱. علامه حسن زاده آملی، دروس معرفت نفس، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۱۸۸.

۴. همان، نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۸.

۵. همان، ص ۸۹.

تا عبدالله نشوی عندالله نشوی.^۱

معرفت نفس طریق معرفت ربّ است.^۲

جزا نفس عمل است.

سفرنامه‌ی معراج رسول ﷺ شرح اطوار بشر است.^۳

انسان چون با اصل خود انس گرفت آن شود.

تا گم نشدی چیزی در تو پیدا نمی شود.^۴

هیچ کس در عالم محروم نیست؛ چه هرکس به قدر قابلیتش

دارد.^۵

۱. علامه حسن زاده آملی، نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۷.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۶۴.

۴. همان، ص ۶۴.

۵. همان، ص ۷۷.

اسیر بطن اهل باطن نخواهد شد.^۱

از انسان سر برود سحر نرود.^۲

هرکسی زرع، زارع و مزرعه‌ی خود است و نیت و اعمالش،
بذرهایش.^۳

قرآن صورت کتبی‌ی انسان کامل است و عالم صورت عینی‌ی
حقیقت وی.^۴



خوشا اهل ولا که صاحب مقام صبر و رضایند.^۵

انسان کاری مهم‌تر از خودسازی ندارد.^۶

۱. علامه حسن زاده آملی، نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۱۵۳.

۴. همان، ص ۱۵۴.

۵. همان، ص ۱۸۸.

۶. همان، ص ۲۲۴.

انسان تا به لقاءالله نرسیده است به کمال مطلوبش نائل نشده است.^۱

نفس را مشغول بدار، و گرنه او تو را مشغول می کند.^۲

مدینه‌ی فاضله‌ی انسانی جز با علم بایسته و عمل شایسته شکل نمی پذیرد.^۳

معرفت نفس اساس همه‌ی خیرات و سعادات است.^۴

معراج، ولوج به ملکوت است نه عروج به کُرات.^۵

۱. علامه حسن زاده آملی، نامه‌ها بر نامه‌ها، ص ۲۲۴.

۲. همان، ص ۲۳۴.

۳. همان، ص ۲۵۶.

۴. همان، ص ۲۵۶.

۵. همان، ص ۲۶۲.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ۚ
 إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ
 أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۚ
 إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
 إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا
 إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً
 أَنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ
 إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ
 إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
 إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً

يَاذُنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ

تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ

فَاذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ

فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ ۙ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ

لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمَنْ

لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ

لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ

وَاسْتَقَمَ كَمَا أَمَرْتُ

وَالْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ

وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ

وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ

وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا

وَقَلِيلٌ مَا هُمْ

وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

وَلَكِنْ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

١٠٤

٤٤

١٠٨

٧١

٨٤

٤١

١

٥١

٤٦

٥٤،٥٣

٤٣

٥٤

٥٤

٨٣

٥٤

٥٣

٩٥

٧١

٤٦

٤٥،٣٧

١٠١

٥٤

٧٠

٣٨

٨٤

٤٦

٩٠

١٠٨

٥٤

٥٠

١٠٨

١٠٨، ٨٥

١٠٨

١٠٨

٤٦

٨٠

۳۸	باغبانی بنفشه می انبود
۵۰، ۴۹	بحار الانوار
۹۹	بر ضیافت خانہ فیض نوالت
۱۰۶	بغداد
۵۷	بوزینه
	پ
۹۲	پاک شو اول و پس دیدہ بر
۹۲	پیامبر
۸	پیغمبر اکرم
	ت
۵۵	تذکرۃ المتقین
۵۴	تفسیر فرات
۵۲	تکرار تجلی بہ خدای متعال
۵۷	توحید
۸۳	تیری زدی و زخم دل آسودہ شد
	ج
۴۳، ۴۰	جامی
۶۴	جبل الرحمة
۹۵	جعلت قرۃ عینی فی الصلوۃ
۴۶	جلوہ بر من مفروش ای ملک
۱۶	جمرات
۱۸، ۱۶	جمره عقبہ
	چ
۶۳، ۶۲	چاہ زمزم
۷۰	چہ بہتر مرد را از یادگاری
	ح
۶۷	حاجیان آمدند با تعظیم
۱۰۵	حارث ہمدانی
۱۰۸، ۸۴، ۵۱، ۴۶، ۳۸	حافظ
۱۰	حجر اسماعیل

	اعلام
	ا
۸۴	آن تلخوش کہ صوفی ام الخبائش
۵۱	الا ای طوطی گویای اسرار
۵۶	ابامحمد
۴۱	أبذلوا ارواحکم یا عاشقین
۶۲	ابراہیم
۴۵	ابن مسکویہ
۵۲، ۴۸	ابن سینا
۳۸	ابن یمین
۹۲	از کوزہ همان برون تراود کہ
۴۸	اشارات
۱۰۴، ۳۹	اصول کافی
۴۶	اگر با دیگرانش بود میلی
۴۰	ألزم ما أنت علیہ
۷۰	الہی قمشہای
۵۰	امام باقر <small>علیہ السلام</small>
۵۳	امام جواد <small>علیہ السلام</small>
۱۰۳	امام حسن <small>علیہ السلام</small>
۷۰، ۵۸	امام سجاد <small>علیہ السلام</small>
۵۵، ۴۹، ۲۲، ۱۷، ۱۴	امام صادق <small>علیہ السلام</small>
۵۱	امام موسی بن جعفر <small>علیہ السلام</small>
۱۰۳، ۴۹، ۴۶	امیر المؤمنین <small>علیہ السلام</small>
۵۰	إن روح المؤمن أشد اتصالاً
۹۴	أنا عند المنکسرة قلوبہم
۱۰۵	أنت مع من أحببت
۱۱۶	انسان کامل از دیدگاہ نہج البلاغہ
۳۸	ای ہدہد صبا بہ سبا می فرستمت
۹۹	این رہ است و دگر دوم رہ نیست
	ب
۸۹	بابا افضل
۴۵	بابا طاهر

س	حجر الأسود	۱۰
سُبْحَةُ الْاِبْرَارِ	حسن زاده آملی	۷۱، ۸۴، ۲۱
سعدی		۸۶، ۹۵، ۹۳، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵
سنایی غزنوی		۱۱۵، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۲، ۹۹، ۹۷
سید رضی	الحسن و الحسين سیدا شباب	۴۲۴۴ ،
ش	حضرت اسماعیل	۱۴
شاذروان	حکمت حق در قضا و در قدر	۱۰۷
شبستری	حمامه	۵۲
شبللی	خ	
۵۰، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲،	خاتم	۹۸
۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷	خاقانی	۵۲
شتر	خرایج و جرایح	۵۶
شیخ بهایی	خسرو نامه	۷۱
شیخ نجم الدین کبری	خوک	۵۷
ص	د	
صد کلمه در معرفت نفس	دراز گوش	۵۷
صد ملک دل به نیم نظر	دروس معرفت نفس	۱۱۱
صدوق	دستور العمل های اخلاقی	۸۴، ۸۵، ۸۶،
صفا		۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۳
صفتیه بنت عبدالمطلب	دفتر دل	۹۸
ط	دل عاشق به پیغامی بسازد	۴۵
طوطی	الدنیا مزرعة الآخرة	۱۰۵
طهارة الاعراق	دیده را فایده آنست که دلبر ببیند	۸۶
طیب	دیوان	۸۹، ۸۴
ع	دیوان اشعار	۸۶
العارف إذا خرج من الدنيا	ر	
عارف رومی	رسالة الطیر	۵۲
عارفان هر دمی دو عید کنند	رسول الله	۴۲، ۹۵، ۹۷، ۴۰، ۳۹، ۱۱۳
عاشق که شد که یار به حالش	ز	
عرفات	زمزم	۷۶
عرفه		

۶	گرگ
۱۱۶	گشتی در حرکت
۹۸	گمانت این که با خرج عبارات
۱۸	گوسفند
	ل
۷۷	لا فسوق ولا جدال فی الحج
۵، ۴	لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
۴۲	لطائف الطوائف
	م
۵۵	ما أكثر الضجيج و العجيج
۵۰	ما فی الجنة أحد سوى الله
۱۰۲	مادر فرزند جویای وی است
۶	مار
۳۷	مبارک باد این فرصت مبارک
۱۰۲	مثنوی
۴۲	مثنوی نان و حلوا
۲۲	المحرمة تسدل الثوب
۵۰، ۴۹	محمد باقر مجلسی
۴۵، ۴۰	محمد بن یعقوب کلینی
۵۵	محمد بهاری
۲	مدینه
۶۳، ۲۰، ۱۹، ۱۲، ۱۱	مروه
۴۶	مریم
۶۵، ۶۴	مزدلفه
۷۶	مسجد اقصی
۷۶، ۱۴	مسجد الحرام
۶۶، ۶۵	مسجد خیف
۲	مسجد شجره
۶۵، ۶۴، ۱۶، ۱۵	مشعر
۹۵	المصلی یناجی ربه

۷۱، ۵۲	عطار
۶	عقرب
۴۶	عیسی روح الله
	ف
۴۷	فخرالدین عراقی
۴۲	فخرالدین علی صفی
۵۴، ۵۳	فرات کوفی
۴۴	فی الکافی عن الصادق
۵۵	فی کتاب الراوندی عن الصادق
	ق
۵۴	قال حدثنا محمد بن القسم
۵۳، ۳۸	قرآن
۵۶	قطب الدین راوندی
۲۲	قُفَّازین
۸۰	القلب حرم الله
۵۵	قمشهای
	ک
۴۵، ۴۰، ۱۷، ۱۴	کافی
۵۲	کبوتر
۴۳	کرد آن زال کهن سال سؤال
۴۸	کسیکه بر لب کوثر کشید جام مراد
۱۱، ۱۰، ۹، ۶، ۵	کعبه
۵۴	کل اگر طیب بودی سر خود
۵۲	کلیله و دمنه
۱۰۴، ۳۹، ۱۷، ۱۴	کلینی
۷۶	کوه صفا
۹۵	کیست مصلی کسی کوست مناجی
	گ
۱۸	گاو
۱۰۴، ۸۷	گر کام تو بر نیامد آنکه

۱۰۹	هزار و یک کلمه	مقام ابراهیم ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۶۱،
۵۳، ۱۰۲، ۹۹	هزار و یک نکته	۶۲، ۷۶
	۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰	مکة ۱، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ، ۶۰،
۵۱	هشام	۶۱، ۶۵، ۶۶
۴۰	هفت اورنگ	۱۰۸ من أخلص لله أربعين
۳۷	هَلُمَّ إِلَى الْحَجِّ	۵۵ من بیچاره سرگردان از آنم
	ی	۵۱ من عرف نفسه فقد عرف ربه
۵۰	يُطَهَّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سَوِي	۴۲ من لا يحضره الفقيه
		مناسك حج ۳۷، ۷۰
		منطق الطير ۵۲
		منی ۱۶، ۶۵
		میقات ۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰
		ن
		ناصر خسرو ۶۷
		نامه‌ها بر نامه‌ها ۱۱۲، ۱۱۵
		نان و حلوا ۴۱
		نصیرالدین طوسی ۵۰
		نُورٌ عَلَى نُورٍ ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۹
		نورنا من نور ربنا ۴۹
		نهج البلاغه ۴۷
		و
		و لا تكونن ممن لا تنفعه ۱۰۳
		واعلم أن كل عمل نبات ۴۷
		والی مصر ولایت ذوالنون ۴۰
		ورقاء ۵۲
		ه
		هبطت اليك من المحل الأرفع ۵۲
		هذا عبدٌ نورٌ الله قلبه ۴۰
		هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی ۴۷
		هر شب، شب قدر است اگر ۵۳
		هر کس که هوای کوی دلبر ۸۹